

توفان الکترونیکی

نشریه الکترونیکی حزب کارایران

بهمن ماه ۱۳۸۸ فوریه ۲۰۱۰

شماره 43

toufan@toufan.org www.toufan.org

طرح‌های پوسیده و سازش بین بالائی‌ها برای خروج از بحران ص.۲

بالا تر از سیاهی رنگی نیست ص.۳

طبقه کارگر چیزی جز زنجیرهای پایش را از دست نخواهد داد

مردم، فریب نمایش "مناظره" در صدا و سیما را نخواهد خورد ص.۵

نظری به گنجینه لنینی

بمناسبت هشتاد و ششمین سالگرد درگذشت لنین ص.۸



فاجعه هائیتی و اشغال آن به بهانه انساندوستی ص.۱۲



۲۶ دی، سی و یکمین سالروز فرار شاه ص.۱۳



اعدام‌های بربرمنشانه خشم مقدس توده‌ها را بر می‌انگیزد ص.۱۴

به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷

یادی از رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفاتیان ص.۱۵

تحریف کنندگان تاریخ- دادگاه مسکو (قسمت ششم) ص.۱۶

پیام به کنگره حزب مرکز اتحاد سوسیالیستی هندوستان و

پیام به رفقای حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ترکیه/کردستان شمالی، MLCP ص.۱۹

طرح‌های پوسیده و سازش بین بالائی‌ها برای خروج از بحران مهدی کروبی: به خاطر تنفیذ رهبری، احمدی نژاد را رئیس جمهور مشروع می‌دانم

این روزها ترس و وحشت سرپای رژیم فاسد جمهوری اسلامی را فرا گرفته است. ترس از سقوط و فروپاشی و برباد دادن ثروت‌های افسانه‌ای و محاکمه و مجازات در دادگاه‌های خلق، بیت رهبری و کلیت نظام را دچار سراسیمگی و تزلزل کرده است. مردم از کوچک ترین مراسم سیاسی و یا مذهبی که به دعوت خود رژیم صورت می‌گیرد سود می‌جویند و به خیابان می‌آیند و آن را به میدان نبرد علیه ولایت فقیه و سید علی خامنه‌ای تبدیل می‌کنند. ضربات پی در پی مردم کشور ما بر پیکر نظام جمهوری اسلامی در خلال هشت ماه اخیر و به ویژه در تظاهرات باشکوه روز عاشورا در ۶ دی ماه و نبرد خیابانی با مزدوران رژیم و خلع سلاح شماری از گرازهای اسلامی، لרزه بر اندام رژیم کودتا انداخت و به شدت وی را به آینده‌خویش نگران کرده است. پیکار قهرمانانه مردم ایران و فریاد مرگ بر خامنه‌ای منحصر به یکی دو شهر و دو گروه کوچک از مردم نبود. ده‌ها هزار نفر از کارمند و کارگر و دانشجو و به ویژه جوانان شجاع و رزمنده در بسیاری از شهرهای ایران در تظاهرات ۶ دی ماه شرکت داشتند و گوشمالی و درسی جانانه به لشکریان آدمخوار رژیم دادند که آن را هرگز فراموش خواهند کرد. رژیم امنیتی - نظامی خامنه‌ای اگر چه با بیرحمی و شقاوت کم نظیر و در اوج بربریت و توحش خون ده‌ها نفر از مردم آزادیخواه میهن ما را بر زمین ریخت و بدین رو استیصال و عجز و درماندگی خود را به نمایش گذاشت، اما از طرفی در مقابل اراده و جنگندگی مردم بی سلاح و نبرد تن به تن مردم با بسیجی‌ها و پاسداران مسلح، به وحشت مرگ افتاد و افسانه‌ی ثبات نظام اسلامی و قدرقدرتی بیت رهبری نقش بر آب شد و سرابندگان چنین افسانه‌ای بر خود لرزیدند.

رژیم در پاسخ به اعتراضات درخشان مردم و برای تقویت روحی نیروهای نظامی و امنیتی و گرازهای اسلامی‌اش به تشدید سرکوب مردم پرداخت و با صدور فتوای "محرابه با خدا"، اعدام و ارباب معترضین را به عاجل ترین امر حفظ و بقای نظام تبدیل کرده است. محاکمات زندانیان سیاسی به اتهام "محرابه با خدا"، بازداشت‌های گسترده دانشجویان، اعدام جوانان در کردستان و بلوچستان، تشدید سرکوب زنان، تشدید سرکوب کارگران که برای حقوق معوقه خود دست به اعتصاب و اعتراض زده‌اند، ترور مسعود علیمحمدی استاد دانشگاه و خط‌ونشان کشیدن برای اپوزیسیون تبعیدی ... اینها همه اقداماتی است که رژیم برای حفظ نظام و عقب راندن مردم در پیش گرفته است. رژیم جمهوری اسلامی شکنجه و زندان و اعدام مخالفین را به روش عادی و دولتی تبدیل کرده است و ابلهانه می‌پنجد با فشار و ترور و اختناق برون از حد، با اعدام مخالفان می‌تواند محیط امن و آرامی برای مافیای جنایتکار و غارتگر حاکم فراهم آورد. غافل از این که هر یک از جوانانی که در خون می‌غلطند، اگر چه به آرمان خود دست نیافته در خاک مدفون می‌شوند، لیکن آرمان آنها به دیگران الهام می‌بخشد و مرگ آنها خشم مقدس توده‌ها را بر می‌انگیزد. حوادث اخیر در ایران به ویژه در تظاهرات روز عاشورا شاهد گویایی بر این امر است. مردم دیگر ترسی از رژیم ندارند و این رژیم است که از مردم و حتا از سایه خویش می‌ترسد و به هرسوئی شلیک می‌کند و به همه کس بد بین است.

در چنین فضای سیاسی است که طرح‌های کروبی و موسوی برای خروج از بحران در قالب پلتفرم پنج ماده‌ای انتشار می‌یابند و رژیم کودتا را به مدارا و سازش در چهارچوب قانون اساسی دعوت می‌کنند.

موسوی و کروبی در عین حال که بر مطالباتی در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی اشاره داشته‌اند برای حفظ آرامش روحی رهبر و ارادت به او و نظام پس مانده اسلامی تأکید ورزیدند که مردم ایران "اهل زیاده خواهی" نیستند و به دنبال انتقام نخواهند بود. این آقایان بیان داشته‌اند که راه حل خروج از بحران کنونی احترام به قانون اساسی جمهوری اسلامی و اجرای آن است و اصل ولایت فقیه جزء تفکیک ناپذیر آن می‌باشد. موسوی و کروبی هر یک به زبان و شیوه خود از انکار دولت احمدی نژاد و عدم مشروعیت ریاست جمهوری عقب نشینی کرده و به این امید نشستند که رهبر نیز تا دیر نشده بر سرعقل آید، برای حفظ نظام اسلامی فرمان عقب نشینی صادر کند تا همه با هم مانع پیشروی این جنبش بنیان کن گردند و یک بار دیگر نظام را از این بحران که سخت ترین بحران در طول عمر جمهور اسلامی است نجات دهند. پاسخ سید علی خامنه‌ای اما تا کنون به این نامه‌ها پاسخی دوپهلوی و از موضع قدرت بوده است. وی در سخنرانی اخیر خود در "شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی" تأکید داشت که "همه جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی داخل نظام باید خط و مرز خود را با دشمن به صورت شفاف مشخص کنند و در این میان وظیفه خواص، به ویژه خواصی که تأثیر گذاری بالائی دارند، بیش از دیگران است". وی در این سخنرانی غیرمستقیم به موضع دوپهلوی هاشمی رفسنجانی نیز حمله کرد و هشدار داد که: "همه باید برای انسجام وحدت تلاش کنند". از طرفی جناح حاکم با سیاست چماق و نان قندی، مضحکه مناظره و "بحث آزاد" را در صدا و سیما بین اصولگرایان و اصلاح طلبان طرح کرده و سروصدا راه انداخته است که "مناظره و بحث آزاد بهتر از تظاهرات خیابانی و زد و خورد و خونریزی است". پخش مستقیم مناظره از صدا و سیما در مورد حوادث اخیر ایران بین دکتر جواد اطاعت عضو شورای مرکزی حزب اعتمادملی و علیرضا زاکانی نماینده اصول گرایان همان سیاست نان قندی و "گشایش سیاسی" است که به ابتکار جناح حاکم برنامه ریزی شده به این امید که مردم را از تظاهرات خیابانی به پای تلویزیون و بحث های کسالت آور و بی سرانجام بکشاند. اگر چه همین بحث کنترل شده هم نیز می‌تواند مایه درد سر برای رژیم اسلامی گردد و وی را از کرده‌اش پشیمان گرداند.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

حقیقت این است، همان طور که ما بارها تأکید ورزیده‌ایم راه حل خروج از بن بست و بحرانی که تمام جامعه را در خود فروبرده است در چهارچوب نظام بربرمنش جمهوری اسلامی و قانون اساسی مافوق ارتجاعی‌اش میسر نیست و این را مردم با پوست و گوشت خود در طول سه دهه اخیر لمس کرده‌اند. مردم ایران در طول هشت ماه اخیر با تظاهرات خیابانی و با قربانی دادن فراوان، مخالفت خود را با کلیت نظام ابراز داشته‌اند و این چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد. این مردم مدتهاست از شعار رأی مرا پس بده و اهداف و خواسته‌های آقایان موسوی و کروبی و خاتمی و شرکاء گذر کرده و به روشنی در عرصه شعارها و پراتیک مبارزاتی و پیکار با ارتجاع هار نشان داده‌اند که مطالبات سوزانشان کاملاً **ساختار شکنانه** است و برای ریشه کن کردن این نظام قرون وسطائی و جهنمی خیز برداشته و آماده‌اند جان شیرینشان را در راه آزادی و عدالت اجتماعی و یک زندگی انسانی نثار کنند. عمر "اصلاحات" در چهارچوب رژیم سال‌هاست به سر آمده است و آنها که بیهوده می‌کوشند مردم را در محدوده قانون اساسی و حکومت فاشیستی مذهبی اسلامی رام کنند، دشمنان مردم ایرانند و هیچ نزدیکی و خویشاوندی با آرمان این جنبش ضد استبدادی و مترقی ندارند. مردم مدتهاست تکلیف خود را با رژیم جمهوری اسلامی روشن کرده‌اند و این آقایان موسوی و کروبی و شرکاء هستند که سرنوشت خود را با رژیم ولائی، با نظام ضد بشری جمهوری اسلامی، با قانون اساسی اسلامی و اصل ولایت مطلقه فقیه گره زده و خود را به لباس مردم درآورده‌اند. مصاحبه امروز مهدی کروبی و به رسمیت شناختن رئیس جمهور تقلبی به دلیل "تنفیذ رهبری" یک بار دیگر نشان داد با طرح‌های کهنه، با رهبرانی مذذب و آلوده به توطئه و جنایت و خیانت نمی‌توان به جنگ نظام وحشی و تا به دندان مسلح و خونریز اسلامی رفت و به پیروزی بر ارتجاع امید داشت. این بیانیه‌های رنگارنگ و عقب نشینی‌های بزدلانه ناشی از هراس همه جناح‌های رژیم از جنبش اعتراضی مردم و تظاهرات سی و یکمین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن است که موجب کابوس نظام گشته و برای مقابله با آن سازش همه جناح‌های درون حاکمیت، امری واجب و حیاتی آمد. فقط در این بستر است که می‌توان سخنرانی‌های سید علی خامنه‌ای و بیانیه‌های پنج ماده‌ای موسوی و کروبی و مصاحبه وی و قبول مشروعیت رئیس جمهور تقلبی را مورد تبیین قرار داد. تنها با طرح روشن و شفاف سرنگونی تمامیت این نظام وحشی و سرمایه‌داری و آدمکش است که می‌توان نخستین گام برای تحقق حقوق دموکراتیک مردم ایران را برداشت. جز این راه دیگری متصور نیست.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری فاشیستی جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی و سوسیالیسم!
پنجم بهمن ۱۳۸۸

* * * * *



بالا تر از سیاهی رنگی نیست

طبقه کارگر چیزی جز زنجیرهای پایش را از دست نخواهد داد

تعمیق بحران اقتصادی که ناشی از سیاست‌های نئولیبرالیستی رژیم جمهوری اسلامی و تأثیرات بحران سرمایه‌داری جهانی و تحریم‌های اقتصادی و هم چنین فساد گسترده مالی مافیای تجاری - نظامی است؛ باعث گسترش بیکاری و نابودی امنیت شغلی و گسترش فقر در بین کارگران و زحمتکشان شده است.

مختصات اقتصاد ایران را می‌توان با ورشکستگی صنایع و تولیدات داخلی، گسترش واردات، فرار سرمایه داخلی، کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و غارت و چپاول ثروت ملی توسط باندهای مافیائی خواص و نیروهای نظامی و امنیتی نزدیک به قدرت خلاصه کرد.

مبارزه دموکراتیک جزء ناگسستنی مبارزه ضد امپریالیستی است

وضعیت صنایع و بیکاری

خبرگزاری ایلنا از رشد ۱۹ درصدی بیکاری در سال جاری نسبت به سال گذشته خبر می دهد و می افزاید: از ابتدای سال ۸۸، اخراج کارگران در واحدهای مختلف تولیدی آغاز شد. کارگران کارخانه سامان نخستین گروه بودند. پس از آن نوبت به کارگران مراکز مخابراتی سقز رسید سپس روند اخراج دامان کارگران آذربایجان شرقی، کرمانشاه، ایران صدرای بوشهر، لوله سازی اهواز، ایران تفال ساوه، کشت و صنعت شمال، توزین گر، پایا، هوایار، روزن آزمون، زیبا ماندگار و صدها کارگاه ریز و درشت دیگر را گرفت. حتی واحدهای بزرگی هم چون ایرالکو، ملی سرب و روی، واگن سازی پارس و... نیز از این بلایا در امان نبوده اند. چند ماه پیش مدیر کل صنایع برق، الکترونیک و فناوری اطلاعات و وزارت صنایع از کاهش ۶۰ درصدی ظرفیت تولیدی لوازم خانگی در کشور خبر داد. او گفت هم اکنون ظرفیت تولید برخی از کارخانه های تولید لوازم خانگی به صفر رسیده است.

روزنامه اقتصاد و آمار گزارش می دهد: فقط در سال گذشته بیش از ۴۰۰ واحد تولیدی تعطیل و ۲۰۰ هزار نفر بیکار شده اند. مجتمع ها و کارخانه های بزرگی هم چون صنایع خودروسازی و زیر مجموعه های آن، ذوب آهن، فولاد مبارکه، آلومینیوم اراک، نیشکر هفت تپه، تراکتور سازی تبریز و ده ها کارخانه و مؤسسه دیگر در بحران عمیق به سر می برند.

عیسی محمد کمالی از مسئولین خانه کارگر بوشهر به ایلنا می گوید: در چهار سال گذشته تعداد شاغلان در عسلویه از ۶۰ هزار نفر به هشت هزار نفر کاهش پیدا کرده است. وی کاهش نزدیک به ۹۰ درصدی تعداد شاغلان عسلویه را نتیجه تعطیلی کارخانه ها و بحران صنایع می داند.

چندی پیش سرتیپ رستم قاسمی، فرمانده قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء خبر از بیکاری ۶ هزار کارگر در فازهای ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی داد.

نهایندیان رئیس اتاق بازرگانی می گوید: ۵۰ درصد از کل واحدهای تولیدی ایران ورشکست و تعطیل شده اند و ۵۰ درصد باقی مانده با ۳۰ درصد ظرفیت کار می کنند.

اخیراً محمد عباسی، وزیر تعاون دولت دهم، اقرار کرد که حدود ۴ میلیون نفر بیکار هستند که بر اساس گزارش مرکز آمار ایران که جمعیت فعال ایران را ۲۲ میلیون و ۶۰۰ هزار نفر اعلام کرده، نرخ بیکاری به ۱۸ درصد رسیده است. البته این آمار براساس شاخص جدیدی است که افرادی که یک ساعت در هفته کار کنند را شاغل محسوب می کند.

گسترش واردات

ایلنا در مطلبی تحت عنوان "ایران تنها جای دنیاست که شرایط وارد کنندگان بهتر از تولیدکنندگان است" می نویسد: اقتصاد ایران بدون شک در چند سال گذشته بزرگ ترین پرش را در میدان واردات داشته است؛ و در مورد واردات فولاد می نویسد: واردات بی رویه فولاد در اثر کاهش تعرفه گمرکی فولاد خام و محصولات آن به صفر، باعث شده تولید کنندگان داخلی فولاد با ظرفیت ۳۵ در صد خود کار کنند و روز به روز از ظرفیت آنها کاسته شود.

دبیر انجمن صنفی کارفرمایان چرمسازان خراسان رضوی می گوید: واردات کفش های چینی و تایلندی منجر به تعطیلی کارگاه های کفش و چرم شده است. او اضافه می کند که در مشهد حدود ۶۵ کارخانه چرمسازی بود که در حال حاضر به ۲۰ کارخانه رسیده و مابقی تعطیل شده است.

نایب رئیس صنایع بازیافت ایران می گوید: به علت واردات، ۹۰ درصد از واحدهای فعال در این عرصه به مرز تعطیل کشیده شده اند. رئیس اتحادیه تولیدکنندگان کفش در اصفهان خبر از تعطیل ۵۰ تا ۶۰ درصد از هزار کارگاه کفافی در اثر واردات کفش های چینی و تایلندی و ویتنامی می دهد.

فرار سرمایه های داخلی و کاهش سرمایه گذاری خارجی

طبق گزارش ایلنا از ۱۸ بانک کشور، ۱۳ بانک با کاهش سپرده های مردم روبرو هستند. با گسترش بحران و افزایش ریسک اقتصادی و هم چنین بحران سیاسی و ترس ناشی از عدم امنیت سرمایه، خروج سرمایه از کشور شتاب گرفته است. خبرگزاری ها خبر از شایعه ورشکستگی بانک های ملت و ملی و هجوم سپرده گذاران به این دو بانک برای گرفتن سپرده های خود می دهند. بدهی ۴۸۰۰۰ میلیارد تومانی ۶۷۰۰ واحد صنعتی به بانک ها، سیستم بانکی را با کمبود نقدینگی مواجه کرده است.

سرمایه گذاری خارجی که در سال ۱۳۸۶ بیش از ۱۲ میلیارد دلار بود به ۸۲۲ میلیون دلار رسیده است که البته ناشی از بی ثباتی وضعیت سیاسی می باشد.

فساد اقتصادی

سازمان شفافیت بین المللی در آخرین گزارش خود اعلام کرد که ایران در زمینه فساد و عدم شفافیت به رتبه ۱۶۸ در میان ۱۸۰ کشور جهان تنزل یافته است.

واگذاری سرمایه های ملی به آقازاده ها و خواص و نیروهای نظامی و شبه نظامی و امنیتی تحت عنوان خصوصی سازی، غارت و چپاول علنی و رسمی است که به صورت عرف درآمده است.

**پیوند جوانان، زنان، روشنفکران با طبقه کارگر
از شرایط پیروزی بر نظام است**

دلالتی و لابی‌گری و قاچاق و انحصار واردات کالاهای خاص به افراد خاص، پرداخت وام‌های میلیاردی بی بازگشت به خودی‌ها تمامی سیستم اقتصادی را به فساد کشانده است. رئیس کمیسیون صنایع مجلس میزان واردات قاچاق را دست کم ۱۷ میلیارد دلار می‌داند. تنها در تهران در عرض هشت ماه ۱۳۰۰۰ میلیارد تومان چک بانکی برگشت خورده است. روزنامه خبر جنوب می‌نویسد: در حالی که ارائه وام به اقشار کم درآمد به هفت خوان رستم شبیه است ۳۵ نفر، ۱۰۰۰ میلیارد تومان تسهیلات دریافتی از بانک را پس نمی‌دهند.

گسترش فقر

در حالی که علی‌عسگری معاون اقتصادی معاونت برنامه ریزی احمدی نژاد به دروغ اعلام می‌کند که بر اساس شاخص اقتصادی، ۱۵ میلیون ایرانی زیر خط فقر بسر می‌برند، مرکز آمار ایران اعلام کرد ۴۷ میلیون ایرانی در فقر بسر می‌برند. بر اساس اظهارات رئیس مرکز آمار ایران: در آمد خانواده‌های شش نفری در خوشه یک، کمتر از ۴۷۳ هزار تومان است. خانواده شش نفری که درآمدش بین ۴۷۳ هزار تومان تا ۷۸۸ هزار تومان است در خوشه دو قرار می‌گیرد. در خوشه نخست حدود سی میلیون نفر قرار دارند. در خوشه دوم هم ۱۷ میلیون و ششصد هزار نفر قرار دارند. به بیانی دیگر سی میلیون نفر درآمد روزانه‌ای کمتر از ۲۶۳ تومان معادل ۳۰ سنت دارند که با آن می‌توانند یک نان سنگگ بخرند. به دنبال تصویب لایحه هدفمند سازی یارانه‌ها که اجرائی شدن آن از اول سال ۸۹ خواهد بود با افزایش قیمت نفت و گازوئیل و بنزین و گاز و برق و آب و بذر و کود و نهال شروع و به تدریج شامل حذف یارانه‌های گندم و برنج و روغن و شیر و شکر و دارو و خدمات پستی و خدمات ریلی خواهد شد، شاهد افزایش تورم و کاهش هر چه بیشتر قدرت خرید کارگران و زحمتکشان و به فلاکت کشانده شدن هر چه بیشتر آنها خواهیم بود.

حال در نظر داشته باشید که بر اساس آمار رسمی ۴ میلیون بیکار و ۴۷ میلیون فقیر و برنامه شوک تریابی افزایش قیمت‌ها در شرایطی که حداقل دستمزد یک سوم خط فقر است و پرداخت آن هم بین سه تا پنجاه ماه به تأخیر می‌افتد و گسترش و تعمیق بحران اقتصادی و افزایش بیکاری در سال جدید بر بستر شرایطی انفجاری شاهد موج گسترده‌ای از مبارزات خود جوش کارگری خواهیم بود که متأسفانه ضعف عمده آن تا به حال پراکندگی و عدم سازمان یافتگی آن بوده است.

واقعیت این است که بالاتر از سیاهی رنگی نیست. طبقه کارگر که تا به حال در موضعی تدافعی مبارزه کرده است باید توجه کند که بهترین دفاع، تهاجم است. به میدان آمدن متشکل کارگران و اعتصاب عمومی و پیوستن جنبش دمکراتیک زنان و دانشجویان و جوانان و روشنفکران و سایر اقشار اجتماعی به این اعتصاب است که می‌تواند نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی را فلج ساخته و با تعرض و از موضع برتر وی را به عقب نشینی وادار کند. شرایط فروپاشی جمهوری اسلامی از همین جا آغاز می‌شود.

* * * * *

مردم، فریب نمایش "مناظره" در صدا و سیما را نخواهد خورد

پخش مناظره‌های سیاسی در صدا و سیما در مورد احوال کنونی نیرنگی نو برای فریب و انفعال مردم است. چه شده به یکباره کودتاچیان به فکر مناظره و باز هم داغ کردن فضای سیاسی ایران افتادند. این ژست دمکراسی و مدنی خواهی و پخش مناظره زنده میان دو دسته از ارتجاع اصلاح طلب و اصول گرا در شرایطی صورت می‌گیرد که هزاران نفر در زندان‌های مخوف اسلامی به سر می‌برند، صدها نفر در همین چند ماه اخیر به وحشیانه‌ترین شکلی شکنجه و به قتل رسیدند، حتا شماری از رهبران و یاران نزدیک اصلاح طلب که تمام هم و غمشان فعالیت در چهارچوب قانون اساسی ارتجاعی جمهوری اسلامی است در زندان اسیرند و با شلاق و شکنجه و تهدید به مرگ مجبور به توبه شدند و با چهره‌هایی در هم شکسته در صفحه تلویزیون ظاهر شدند و از "رافت اسلامی و توطئه انقلاب مخملی" سخن گفتند و از رهبر کودتا تقاضای عفو و بخشش نمودند. پس این نمایش مسخره نه برای دخالت مردم در سرنوشت خویش و نه برای آزادی بیان و عقیده بلکه در اوضاع و احوالی مطرح شده است که مردم در طول هشت ماه اخیر به مناسبت‌های مختلف خیابان‌ها را به همت پیکار متحد و فداکاریشان تحت کنترل خویش گرفتند و برای به دست آوردن آزادی و حق بیان و عقیده با گرازهای آدمخوار اسلامی جنگیدند و هم چنان می‌جنگند و برای چنین حقوق دمکراتیکی صدها قربانی دادند.

محتوای برنامه "روبه فردای" صدا و سیما به واقع برنامه‌ای پشت به فردا و تلاشی بس عبث برای آرام کردن مردم و کشاندن آنها از خیابان به خانه و گفتمانی پوچ و بی اساس است. بر کسی پنهان نیست که کابوس برگزاری تظاهرات ۲۲ بهمن به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب، خواب از چشمان ارتجاع ربوده و آنها را به تکاپو انداخته است. باید کاری کرد کارستان تا شرکت گسترده مردم معترض در این تظاهرات مهار شود و جنگ خیابانی و خلع سلاح نیروهای بسیجی و پاسدار هم چون تظاهرات روز عاشورا تکرار نگردد.

از این رو چنین برنامه‌ای فقط در چهارچوب اهداف ارتجاعی نظام، زد و بند و چانه زنی بین جناح‌ها و فرونشاندن شعله خشم مردم است. این مناظره‌ها فقط بین خودی‌ها، امتیازاتی به جناح مقابل و تنها برای فریب مردم است. از طرفی رژیم که در بین افکار عمومی منزوی شده و در محاصره شبکه‌های خبری بی بی سی و صدای آمریکا و ده‌ها شبکه‌های دیگر قرار گرفته است و در مقابل افشاگری و خبررسانی مردم کشورما در تظاهرات‌های خیابانی خود را ضعیف می بیند سیاست به اصطلاح رونق بخشیدن به رسانه‌های داخلی در قالب مناظره‌ها را اتخاذ کرده تا این محاصره را "در هم شکند". در همین رابطه مصطفی کواکبیان، دبیر کل حزب مردم سالاری در مورد رونق بخشیدن به شبکه‌های جمهوری اسلامی و مقابله با بی بی سی و صدای آمریکا بیان داشته است که "این مناظره‌ها بازار شبکه‌های خبری بی بی سی و صدای آمریکا را بی رونق می کند و هدف مناظره باید برای منفعت کشور باشد...". اما این آقای اصلاح طلب که خود را به نفهمی می زند و به خود فریبی مشغول است توضیح نمی دهد که علت رونق یافتن رسانه‌های خارجی در بین مردم چیست و ریشه‌های آن کدام است. چرا در اوایل انقلاب مردم کشور ما هیچ علاقه‌ای به رسانه‌های برون مرزی نشان نمی دادند و این رسانه‌ها اساساً هیچ رونقی نداشتند... در همین رابطه در توفان ارگان مرکزی حزب کارایران مقاله‌ای تحت نام **توسعه جهل، پنداری سفیهانه برای بقای رژیم** در آذرماه ۸۸ انتشار یافته که به طور برجسته‌ای دلایل نفوذ شبکه‌های خارجی در ایران را مورد نقد و بررسی قرار داد و جمهوری اسلامی را مسبب اصلی نفوذ شبکه‌های خارجی در ایران تحلیل کرد. ما به خاطر اهمیت این موضوع تلخیص مقاله را در زیر می آوریم.

«...وقتی آخوندها مستقر شدند و برای استقرار خویش دست‌های قمه به دست را از زیر عبای خویش به در آوردند و تا زانوی اسب امام زمان خون ریختند و جنازه دموکراسی و آزادی را با فریادهای الله اکبر به بهشت زهرا بردند آن وقت سخنان بیگانگان در ایران گوش شنوا یافت. ملاها که رادیو و تلویزیون را غصب کرده بودند به اشاعه دروغ و فریب مشغول شدند. همه آن دروغ‌گویی که تا دیروز دشمن خدا محسوب می شدند حال مصلحت دروغ را برای بقای خویش شرعی و حلال می کردند.

در فردای تشییع جنازه دموکراسی و آزادی، در فردای قتل عام حقوق دموکراتیک و مدنی مردم، زبان انتقاد امپریالیست‌ها باز شد و بذر آنها در ایران زمینه رشد یافت. آخوندها برای ایجاد رعب در جامعه، در کودکان‌ها موسیقی برنامه‌های رادیوهای بیگانه را پخش می کردند و نظارت و دقت می کردند کدام یک از کودکان با آن موسیقی همراهی می کند و یا نسبت به آن ابراز آشنایی می نماید. آنها با این تدبیر غیر انسانی فوراً برای خانواده آنها مزاحمت فراهم کرده و در صورت نیاز سر به نیستشان می کردند.

ولی آیا این روش آخوندها توانست جلوی مبارزه مردم را بگیرد؟ هرگز!

آیا این روش آخوندها توانست مردم را از تلاش برای آگاهی و کسب اخبار واقعی باز دارد؟ هرگز!

آیا با آدمکشی، با زندان و شکنجه و تبعید و سانسور و دروغ می شود از حرکت اجتماع جلوگیری کرد و مردم را به قهقرا کشید؟ هرگز! اگر چنین بود کلیسای قرون وسطایی در دنیا حکومت می کرد و در ایران "آریامهر" هنوز بر سر کار بود و این همه جنبش اعتراضی در ایران پدید نمی آمد.

وقتی پیشرفت علوم ادامه یافت و فن آوری شبکه اینترنت، پست الکترونیکی، اختراع رایانه (کمپیوتر- توفان)، پرتاب ماهواره ... پدید آمد و نیاز زمان، ملاها را مجبور می کرد به این ضرورت زمان تن در دهند آن وقت زمینه‌های جدید برای کسب اخبار واقعی پدید آمد. نخست مردم به تلویزیون‌های ممالک همسایه نگاه می کردند و به تدریج توسط آنتن‌های بشقابی به برنامه‌های بیگانه دست پیدا کردند که راست و دروغ را بخورد مردم می داد.

رژیم جمهوری اسلامی به جای این که از این تجربه شکست خورده تاریخ درس بگیرد مانند همه بزدل‌های مستبد تاریخ به خشونت و ارباب متوسل شد به حریم خانه‌های مردم بدون حکم دادستان، برخلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی به صورت خودسرانه و باندهای مافیائی تجاوز کرد، امنیت مردم را به خطر انداخت آنتن‌های بشقابی را ضبط کرده، پنهانی فروخت و یا تخریب نموده و صاحبان آنها را به پرداخت بهای گزاف مجبور نمود تا نگذارد اخبار مضر به حال آنها در رسانه‌های خارجی نشان داده شده و به چشم مردم برسد.

آیا رژیم ملاها با این تهدید و ارباب و دزدی و اقدامات غیر قانونی و وحشیانه موفق شد مردم را از تلاش برای کسب اخبار و

اطلاعات حقیقی باز دارد؟ هرگز!

در کنار رسانه‌های گروهی بیگانگان که در اساس خویش از طریق سازمان‌های امنیتی امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها تغذیه می شوند تلاش برای انجام انقلاب مخملی در ایران نیز آغاز شد. دشمنان ایران که رنگ دموکراسی به خود گرفته‌اند با شناخت از نقاط ضعف یک رژیم مستبد و فاشیستی و سلسله مراتب مافیائی آن، زمینه را برای سازمان دادن اعتراضات بر حق مردم و تکیه بر حقوق عادلانه آنها مناسب دیدند و خواستند که بر این موج اعتراضی بالقوه که زمینه مادی آن از همان اوایل انقلاب در ایران وجود داشت سوار شوند و مقاصد خویش را به کرسی بنشانند. مردم معترض و جان به لب رسیده در شبکه اینترنت فعال شدند، مردم در اعتراض به رژیم ملایان با ارسال پیامک توسط تلفن‌های همراه که خود یک اختراع تازه بود و جهانگیر شده بود نه تنها ملاها و مذهب را مسخره می کردند بلکه راهی یافته بودند که تماس‌های فوری و سری گرفته و از این فن در جهت سازماندهی و پخش اخبار و حتی شایعات استفاده کنند. رژیم جمهوری اسلامی که تا دیروز نامه‌های ارسالی از خارج را بر خلاف قانون اساسی جمهوری اسلامی باز می کرد و مرکزی برای نظارت بر این امر در باغشاه ایجاد کرده بود حال با هجوم پست‌های الکترونیکی روبرو شده بود. مردم ایران مراکز سانسور رژیم جمهوری اسلامی را دور زده بودند. در حالی که مأمورین رژیم مطبوعات ایران را از درج اخبار واقعی برحذر

می داشتند و آنها را شدیداً تحت کنترل داشته خبرنگاران را یا می خریدند و یا اخراج می کردند و به امان خدا رها می ساختند تا از گرسنگی بمیرند، مردم با دوربین‌های تلفن همراه صحنه‌های تکان دهنده‌ای از کشتار مردم را به جهان مخابره می کردند. هر ایرانی وطنپرست برای خود یک خبرنگار شده بود. دنیا در مقابل قدرت توده‌های مردم در ایران، درجه بالای از خودگذشتگی و شهامت آنها سر تعظیم فرود آورد. رژیم مستبد و دروغگوی جمهوری اسلامی که به وجود آتش جهنم برای خود اعتقادی ندارد و آن را برای مردم توصیه می کند در مقابل این موج بی انتها سراسیمه شد و روحاً درهم شکست. در این جنگ روانی رژیم جمهوری اسلامی به شدت باخت و در سراسر جهان و ایران بی اعتبار شد. ترس سراپای عمال رژیم را در بر گرفته است زیرا تازه می فهمند که چه سیل خشم عظیمی، دارد متراکم می شود که در آینده نزدیک هرگز نمی توان مانع سرریز شدن و خروشیدن آن شد. پایه‌های رژیم جمهوری اسلامی در ۲۲ خرداد لرزید و تضادهای حاکمیت را تشدید نمود. گرچه مبارزه مردم فروکش کرده و از دامنه آن کاسته شده است ولی این تنفسی برای کسب مجدد قوا و تنفسی در فاصله جنگ نخست و آخرین نبرد است. رژیم جمهوری اسلامی به جای این که بفهمد که دروغگویی در دنیای کنونی، در شرایطی که میلیون‌ها ایرانی در خارج از کشورند و با خانواده‌هایشان در ایران تماس دارند و اخبار را می برند و می آورند و بخش‌های مثبت فرهنگ پیشرفته غرب را می آموزند و به ایران می آورند و آن را در مقابل خرافات و سنت قرون وسطائی آخوندی افزاشته می کنند، فایده‌ای ندارد، به جای آن که بیاموزد مردم را نمی شود در قرن بیست و یکم در بی اطلاعی نگاه داشت و خرافات را تبلیغ کرد و به مردم نمی شود بی احترامی نمود و مدعی شد رأی مردم فاقد ارزش است. مردم را نمی شود گله‌های گوسفند فرض کرد که نظر نداشته باشند و تنها نظر ولی فقیه درست بوده و تنها وی است که حق اظهار نظر دارد، ترجیح می دهد که از واقعیت فرار کند و مانند همه مستبدین تاریخ که گوش شنوایی برای نظریات مردم نداشتند دارودسته‌های مافیائی خویش را مسلح کند. آنها پاسداران را مسلح کرده‌اند، بسیجی‌ها را مسلح کرده‌اند، لباس شخصی‌ها را مسلح کرده‌اند، آخوندهای خودی را مسلح کرده‌اند، گروه‌های تروریستی خودی را که اعضای حزب مؤتلفه اسلامی و فدائیان اسلام و حزب‌الله هستند مسلح کرده‌اند، هرنده‌ها از خانواده تروریست‌هایی که نخست وزیر حسنعلی منصور را به قتل رساندند بر سر کار آورده‌اند و... به امید این که موج مقاومت میلیونی مردم را درهم شکنند.

آخوندها می خواهند به هر قیمت مانند یک قوای اشغالگر در ایران عمل کنند و بر سر کار بمانند. آنها برای خویش "طبقه جدید" خلق می کنند تا پایگاه اجتماعی آنها قرار گیرد. گدا پروری به بهانه حمایت از کم درآمدها و کوخ نشینان، تقویت لومین پرولتاریا، سرازیر کردن در آمد نفت به جیب قشر معینی از جامعه و ایجاد اقلیت کاخ نشین خودی بوروکرات، خرافات پروری و مرید جمع کنی و بذل و بخشش عناوین دکتر و مهندس به قشر معینی که مطابق با آن در مقامات معینی نصب شده و از بودجه کشور زلوار بدون کوچک ترین منفعت اقتصادی ارتزاق می کنند، از ویژه گی‌های دیگر آخوندهاست. مثلاً بیکاره‌ها و مفتخورها می توانند لیسانس و دکترای قرآن از حفظ را دریافت کنند و وزارت علوم اسلامی دکترای از حفظ خواندن قرآن را هم وزن دکترای فیزیک اتمی از دانشگاه‌های معتبر اروپا و آمریکا ارزیابی می کنند. اشتباه نکنید سخن بر سر از حفظ کردن قرآن است و نه آموختن زبان عربی. بسیاری از این دکتورها و دکتر زاده‌ها بر وزن آقازاده‌ها معنی سوره‌ها و آیه‌هایی را که حفظ کرده‌اند، نمی دانند. این حافظین قرآن سپس با این دانش جزئی استخدام دولت می شوند و از بودجه نفت و مالیات عمومی زلوار استفاده نموده و همیشه برای دستگاه مافیائی احمدی نژاد سینه می زنند. احمدی نژاد در کنار دستگاه آخوندی، دستگاه غیر آخوندی مشترک‌المنافع دیگری خلق می کند تا رژیم بتواند دو پای خویش را بر دو گرده قرار دهد و پایگاه اجتماعی خویش را گسترش دهد. ولی آیا این تشیبات رژیم کاری خواهد بود؟ هرگز زیرا از این "عقل‌های کل" همه جوامع استبدادی به خود دیده است و راسپوتین‌ها را به سزای اعمالشان رسانده است. چنین دستگاه‌هایی در درجه اول در درون خود دشمنان خویش را پرورش می دهند، آنها در درون خود مارهایی را می پروراند که برای چپاول بیشتر بر ضد خودشان دسیسه می چینند و از خوردن خون خودشان لذت می برند. احمدی نژادها دشمن پرورند زیرا نمی توانند به مردم میهنشان تکیه کنند. اخیراً برای مبارزه با اشتیاق مردم به دانائی، دستگاه‌های پارازیت ساز وارد کرده‌اند تا مانع شوند که مردم با گوش دادن به رسانه‌های گروهی اجنبی از آن چه در ایران می گذرد با خبر شوند. اکثریت قریب به اتفاق مردم اخبار را از رسانه‌های خارجی به دست می آورند زیرا می دانند که رسانه‌های تحت کنترل داخلی دروغ می گویند. خطرات ایجاد این پارازیت‌ها برای سلامتی آن طور که گفته می شود به قدری زیاد است که صدای خود ملاحظا نیز در آمده است. چون امواج رادیویی پارازیت‌ها، دیگر موافق و مخالف رژیم نمی شناسد و همه را آن گونه که می گویند به بیماری "سرطان" مبتلا می کند. آخوندها از ترس این که خودشان سرطان بگیرند (گور پدر ملت ایران - توفان) به انتقاد از نصب این آنتن‌ها دست زده‌اند و خواهان آنند که آنها را برچینند و یا ترتیبی دهند که فقط "ضد انقلاب" سرطان بگیرد. آخوند سرطانی تمایلی به بقاء حکومت اسلامی ندارد زیرا آنها به مصداق بعد از مرگ من چه دریا چه سراب زندگی می کنند.

در مطبوعات ایران تأثیرات خفقان را به صورت روشن می بینیم که می نویسند:

"میزان روی آوردن مردم به ماهواره نسبت به سال قبل دوبرابر شده است"

متن خیر:

« قائم مقام سازمان صدا و سیما با اشاره به این که ۴۰ درصد مردم به ماهواره روی آورده‌اند گفت: روند گسترش ماهواره در جامعه بسیار نگران کننده است. دارایی هم چنین از رشد روزافزون حضور ماهواره در میان خانواده‌های ایرانی خبر داد و این روند را نگران کننده دانست و افزود میزان روی آوردن مردم به ماهواره نسبت به سال قبل دوبرابر شده است.

مسعود پزشکیان نماینده تبریز و عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس شورای اسلامی خواهان بررسی جدی تأثیرات مخرب پارازیت‌های ماهواره‌ای در سلامت و روان انسان شد و گفت: از نهادی که مسئول پخش پارازیت برای مختل کردن ماهواره‌ها در شهر تهران است خواهش می‌کنیم به عواقب جدی این امواج مخرب بر سلامت شهروندان تهرانی توجه داشته باشد.

نماینده تبریز خاطرنشان کرد: متأسفانه پخش پارازیت به صورت کاملاً بی ضابطه‌ای صورت می‌گیرد و در این خصوص به تنها چیزی که توجه نمی‌شود سلامت شهروندان است.

نماینده تبریز با اشاره به نقش نظارتی مجلس در دفاع از حقوق شهروندان گفت: مجلس در این مورد باید به صورت جدی وارد شود و از سلامت مردم دفاع کند. »
متوجه می شوید که نگرانی نمایندگان شورای نگهبان "بی ضابطه" بودن این اقدامات است و نه این که با این کار آزادی بیان نقض می شود و تیغ سانسور به کهکشانها نیز می رسد.

راه چاره را رژیم سرمایه‌داری مافیائی جمهوری اسلامی در این دیده است که به در خانه هر کس که تلویزیون دارد نامه تهدید آمیزی ارسال دارد و "مشترک عزیز" را از عواقب دیدن برنامه‌های رسانه‌های اجنبی به هراساند. مأمورین رژیم مردم را تهدید می کنند که به موجب قانون هر کس در حریم خانه خود برنامه‌هایی را در تلویزیون تماشا کند که از نظر رژیم جمهوری اسلامی مجاز نیست، وی را مجازات کرده و پوستش را می کنند. صرفنظر از این که این تهدید توخالی است و چنین امری عملی نیست و این کار نشانه درماندگی کامل رژیم است روشن است که ادامه این سیاست سانسور، تهدید، شکنجه، تعقیب، زندان و اعدام به آنجا منجر خواهد شد که همراه فروش هر تلویزیون یک مأمور امنیتی نیز اعزام کنند تا شب و روز در کنار تلویزیون مواظب باشد مردم چه برنامه‌هایی را مشاهده می کنند. شکست این سیاست‌ها از هم اکنون روشن است. رژیم‌هایی که برای مردم کشورشان و برای انسان‌ها ارزشی قائل نیستند، سرانجام محکوم به نابودی هستند. تجربه ۳۰ سال مبارزه با علم و دانش، تجربه ۳۰ سال تبلیغ جهل و خرافات، تجربه ۳۰ سال مبارزه مردم در افساء این رژیم دروغگو و ریاکار چشمان آخوندها را نگشوده است که با این روش، طناب دار را به گردن خود می اندازند. مردم برای خدا و پیغمبر نیز تره هم خرد نمی کنند دارو دسته خامنه‌ای، احمدی نژاد که جای خود دارند... »
مناظره‌های اخیر در صدا و سیما رونقی نخواهد داشت و فقط برای فریب مردم است و بس. فرجام رژیم جمهوری اسلامی جز سرنگونی نیست.



نظری به گنجینه لنینی

بمناسبت هشتاد و ششمین سالگرد درگذشت لنین

۲۱ ژانویه ۱۹۲۴، لنین رهبر انقلاب کبیر اکتبر شوروی و آموزگار کارگران و زحمتکشان جهان درگذشت. لنین بر اساس تجزیه و تحلیل علمی تکامل اجتماعی روسیه، براساسی تجزیه و تحلیل علمی اوضاع بین‌المللی، به این نتیجه رسید که یگانه راه برون شدن از اوضاع، پیروزی سوسیالیسم در روسیه است. این استنتاج برای بسیاری از مردان عالم آن زمان کاملاً غیرمنتظره بود. پلخانف که یکی از برجستگان علم بود در آن موقع لنین را تحقیر می کرد و می گفت که "هذیان می گوید". دیگر مردان علم که اشتهاشان کمتر نبود اظهار می کردند که "لنین عقلش کم شده است" و باید او را هرچه ممکن است دور ساخت. آن موقع انواع و اقسام مردان علم علیه لنین که او را یک شخص مخرب علم می دانستند، زوزه راه انداخته بودند. ولی لنین هراسی نداشت از این که برخلاف جریان شنا کند و با کهنه پرستی به مبارزه برخیزد. و لنین پیروز شد. اکنون در هشتاد و ششمین سالگرد درگذشت لنین

جهان در اوضاع و احوال دیگری است. غلبه رویونیسم بر کشور شوراها و احیای سرمایه‌داری، هجوم امپریالیسم به دستاوردهای تاریخی پرولتاریا و زحمتکشان، تهاجم ایدئولوژیک علیه مارکسیسم لنینیسم و پراکندن میکروب لیبرالیسم و انفراد منشی و نفی حزبیت و نفی لنینیسم ... شرایطی آفریده که بسیاری از روشنفکران متأسفانه مرعوب این تهاجم افسارگسیخته و شکست موقتی جنبش جهانی کمونیستی گشته و به جای درس آموزی از شکست‌ها و به جای این که شجاعانه برخلاف جریان شنا کنند، با نفی لنینیسم به لیبرالیسم و اپورتونیسم در غلتیدند. اگر تا دیروز حمله به استالین مد روز بود و عده ای خود را منتقد استالین اما "مدافع لنین" جلوه می دادند، اکنون پرده‌ها را کنار زده، بی پروا به لنین و لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا پارس می کنند. این مردان علم که اشتهارشان کمتر از پلخانف‌ها و کارل کائوتسکیست‌ها نیست مدافعین لنینیسم را کهنه پرست و مخرب علم می دانند و همانند پدران دانشمندان علیه لنین و لنینیسم زوزه راه انداخته‌اند. اما همان طور که لنین را هراسی نبود که برخلاف جریان آب شنا کند ما نیز در این اوضاع و احوال آشفته و دود اندود شده هراسی نداریم که بی پروا از لنینیسم به مثابه مارکسیسم عصر امپریالیسم دفاع کنیم و در مقابل خیل عظیم خورده بورژواهای رنگارنگ که پرچم ارتداد و سفید را به اهتزاز درآورده اند محکم و استوار بایستیم.

به جا دانستیم به مناسبت هشتاد و ششمین سالگرد درگذشت لنین مصاحبه رفیق استالین با هیئت نمایندگی کارگران آمریکائی در سپتامبر ۱۹۲۷ را انتشار دهیم. این مصاحبه فشرده‌ای از آموزش‌های لنینی و لنینیسم است و خواندن آن را به همه رهروان طبقه کارگر توصیه میکنیم.

افتخار جاویدان بر لنین کبیر

هنیت تحریریه

پرسش یکم: چه اصول جدیدی به توسط لنین و حزب کمونیست عملاً به مارکسیسم اضافه گردید؟ آیا صحیح است اگر گفته شود که لنین به "انقلاب خلاق" ایمان داشت، در حالی که مارکس بیشتر مایل بود منتظر شود تا نیروهای اقتصادی به حد اعلائی تکامل خود برسند؟

پاسخ: لنین هیچ "اصول جدیدی" به مارکسیسم "اضافه نکرده است"، همان طور که هیچ یک از اصول "قدیمی" مارکسیسم را هم لغو نکرده است. لنین شاگرد کاملاً وفادار و پیگیر مارکس و انگلس بود و می باشد و کاملاً و تماماً متکی به اصول مارکسیسم است.

لیکن لنین فقط یک مجری آموزش مارکس - انگلس نبود. او در عین حال ادامه دهنده‌ی آموزش مارکس - انگلس بود.

این یعنی چه؟

یعنی او آموزش مارکس - انگلس را مطابق با شرایط جدیدتکامل، مطابق با مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری، مطابق با شرایط امپریالیسم بسط و تکامل داد. معنای این آنست که لنین، با بسط و تکمیل آموزش مارکس در شرایط جدید مبارزه‌ی طبقاتی، چیز تازه‌ای نسبت به آن چه که توسط مارکس و انگلس داده شده بود و نسبت به آن چه که ممکن بود در دوره‌ی سرمایه‌داری ماقبل امپریالیسم داده شود به گنجینه‌ی عمومی مارکسیسم وارد کرد، در حالی که این چیز تازه‌ای که به توسط لنین به گنجینه‌ی مارکسیسم وارد شده است کاملاً و تماماً مبتنی بر اصولی است که به توسط مارکس و انگلس بیان شده است.

از همین لحاظ هم هست که ما می گوئیم لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریائی است.

اینک مسائلی چند که لنین ضمن بسط و تکمیل آموزش مارکس، در رشته‌ی آنها چیزهای تازه‌ای آورده است.

اولاً، مسئله‌ی سرمایه‌داری انحصاری و مسئله‌ی امپریالیسم که مرحله‌ی جدید سرمایه‌داری است.

مارکس و انگلس در "کاپیتال" اصول سرمایه‌داری را تشریح کرده‌اند. ولی مارکس و انگلس در دوره‌ی سیادت سرمایه‌داری

ماقبل انحصار، در دوره‌ی تکامل تدریجی و موزون سرمایه‌داری و بسط "مسالمت آمیز" آن در سراسر کره زمین زندگی می کردند.

این مرحله‌ی قدیمی در حدود اواخر سده‌ی نوزدهم و آغاز قرن بیستم، هنگامی که مارکس و انگلس دیگر حیات نداشتند، به پایان رسید. بدیهی است مارکس و انگلس فقط درباره‌ی آن شرایط نوین تکامل سرمایه‌داری می توانستند حدس بزنند که به مناسبت مرحله‌ی

جدید سرمایه‌داری که جانشین مرحله‌ی قدیم گردیده بود و به مناسبت مرحله‌ی تکامل امپریالیستی فرا رسید، و در آن تکامل تدریجی و

موزون سرمایه‌داری جای خود را به تکامل جهشی و فلاکت‌آور سرمایه‌داری داده بود، ناموزونی تکامل و تضادهای سرمایه‌داری با

نیروی خاصی عرض وجود کرده بود و مبارزه برای تحصیل بازار فروش و صدور سرمایه، در شرایط حد اعلائی ناموزونی تکامل،

جنگ‌های متناوب امپریالیستی را به منظور تقسیم متناوب جهان و مناطق نفوذ، اجتناب ناپذیر کرده بود.

خدمت لنین و بنابراین آن چیز تازه‌ای که لنین در این مورد آورده است عبارت از این است که او، با اتکاء به اصول اساسی

"کاپیتال"، امپریالیسم را به مثابه‌ی آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری مورد تجزیه و تحلیل مبرهن و مارکسیستی قرار داد و جراحات و

شریط فحاشی آن را تشریح نمود. بر اساس این تجزیه و تحلیل بود که اصل مشهور لنین درباره‌ی این که در شرایط امپریالیسم

پیروزی سوسیالیسم در کشورهای واحد و جداگانه‌ی سرمایه‌داری امکان پذیر است، به وجود آمد.

ثانیاً، مسئله‌ی دیکتاتوری پرولتاریا.

اندیشه‌ی اصلی دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه‌ی سیادت سیاسی پرولتاریا و به مثابه‌ی اسلوب سرنگون ساختن اقتدار سرمایه

از طریق جبر و زور، مارکس و انگلس به دست داده‌اند.

چیز تازه‌ای که لنین در این رشته آورده است، عبارت است از این که:

الف - او قدرت حاکم‌ی شوروی را به عنوان بهترین شکل دولتی دیکتاتوری پرولتاریا کشف کرد و در این مورد از تجربه‌ی

کمون پاریس و انقلاب روس استفاده نمود؛

ب - او در فرمول دیکتاتوری پرولتاریا پرانتزی از نقطه نظر مسئله‌ی متفقین پرولتاریا باز کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را به مثابه‌ی شکل خاص اتحاد طبقاتی پرولتاریا، که رهبر است، با توده‌های استثمار شونده‌ی طبقات پرولتاریائی (دهقانان و غیره)، که رهبری شونده هستند، تشریح نمود؛

ج - او با نیروی خاصی این حقیقت را خاطر نشان ساخت که دیکتاتوری پرولتاریا عالی‌ترین نوع دموکراسی در جامعه‌ی طبقاتی و آن شکل دموکراسی پرولتاریائی است که منعکس کننده‌ی منافع اکثریت (استثمار شونده‌گان) است، - برخلاف دموکراسی سرمایه‌داری که منعکس کننده‌ی منافع اقلیت (استثمار کنندگان) است.

ثالثاً، مسئله‌ی اشکال و طرق ساختمان موفقیت‌آمیز سوسیالیسم در دوره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی در دوره‌ی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، در کشور نیست که در احاطه‌ی دول سرمایه‌داری قرار دارد.

مارکس و انگلس دوران دیکتاتوری پرولتاریا را دورانی کم و بیش طولانی و پر از زد و خورد‌های انقلابی و جنگ‌های داخلی می‌دانستند که پرولتاریا در خلال آن قدرت حاکمه را در دست دارد و تدابیری اتخاذ می‌نماید که جنبه‌ی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تشکیلاتی دارد و برای برپا کردن جامعه‌ی نوین سوسیالیستی، جامعه‌ی بدون طبقات و جامعه‌ی بدون دولت به جای جامعه‌ی قدیم سرمایه‌داری ضروری است. لنین تمام و کمال از این اصول اساسی مارکس و انگلس پیروی می‌کرد. چیز تازه‌ای که لنین در این زمینه آورده است، عبارت است از این که:

الف - او امکان ساختمان یک جامعه‌ی کامل سوسیالیستی را در کشور دیکتاتوری پرولتاریا که در احاطه‌ی دول امپریالیست است، به شرطی که این کشور در اثر مداخلات نظامی کشورهای احاطه‌کننده‌ی سرمایه‌داری دچار اختناق نگردد، مستدل ساخت؛

ب - او طرق مشخص سیاست اقتصادی ("سیاست اقتصادی نوین") را که به کمک آن پرولتاریا، با در دست داشتن مواضع مسلط در رشته‌های حیاتی اقتصادی (صنایع، زمین، حمل و نقل، بانک و غیره)، صنایع سوسیالیستی شده را پیوند می‌دهند ("پیوند صنعت با اقتصاد دهقانی") و بدین طریق تمام اقتصاد ملی را به جانب سوسیالیسم هدایت میکند، طرح نمود؛

ج - او طرق مشخص سوق تدریجی و انداختن توده‌های اصلی دهقانان به مجرای ساختمان سوسیالیستی را از طریق کئوپراسیون که بزرگ‌ترین وسیله‌ایست که دیکتاتوری پرولتاریا میتواند به کمک آن اقتصاد کوچک دهقانی را تغییر سازمان داده و توده‌های اصلی دهقانان را با روح سوسیالیسم تربیت نماید، طرح نمود.

رابعاً، مسئله‌ی هژمونی پرولتاریا در انقلاب است، در هر نوع انقلاب توده‌ای خواه در انقلاب علیه‌ی تزاریسیم و خواه در انقلاب علیه‌ی سرمایه‌داری.

مارکس و انگلس طرح‌های اساسی نظریه‌ی هژمونی پرولتاریا را به دست داده بودند. چیز تازه‌ای که لنین در این مورد آورده آن است که این طرح‌های اولیه را باز هم گسترش و بسط داد و آن را به سیستم موزون هژمونی پرولتاریا، به سیستم موزون رهبری پرولتاریا بر توده‌های زحمتکش شهر و ده که نه فقط در امر سرنگونی تزاریسیم و سرمایه‌داری بلکه در امر ساختمان سوسیالیستی هنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز وجود خواهد داشت، بدل نمود.

به طوری که می‌دانیم نظریه‌ی هژمونی پرولتاریا از پرتو لنین و حزب او به طور استاندانه‌ای در روسیه جامه عمل به خود پوشید. ضمناً این واقعیت که انقلاب در روسیه پرولتاریا را به حکومت رساند از اینجا ناشی میشود.

در سابق معمولاً کار بدین منوال بود که کارگران هنگام انقلاب در سنگرها زد و خورد می‌کردند، خون می‌ریختند، رژیم قدیم را سرنگون می‌ساختند، لیکن حکومت به دست بورژواها می‌افتاد و آنان بعداً کارگران را مورد ظلم و استثمار قرار می‌دادند. در انگلستان و فرانسه وضع از این قرار بود. در آلمان وضع نیز از این قرار بود. ولی در اینجا یعنی در روسیه وضعیت صورت دیگری به خود گرفت. در اینجا کارگران فقط نیروی ضربه‌ی انقلاب نبودند. پرولتاریای روسیه، در عین حال که نیروی ضربه‌ی انقلاب بود، می‌کوشید که صاحب هژمونی و رهبر سیاسی تمام توده‌های استثمار شونده‌ی شهر و ده باشد و آنان را گرد خود جمع نموده، علاقه و پیوند آنان را با بورژوازی قطع و بورژوازی را از لحاظ سیاسی منفرد سازد. پرولتاریای روسیه، در عین این که به توده‌های استثمار شونده مسلط بود، همیشه مبارزه می‌کرد تا حکومت را به دست خود بگیرد و آن را برای منافع خود علیه‌ی بورژوازی، علیه‌ی سرمایه‌داری مورد استفاده قرار دهد. به همین دلیل هم هست که هر جنبش نیرومند انقلابی در روسیه، چه در اکتبر سال ۱۹۰۵ و چه در فوریه سال ۱۹۱۷، شوراهای نمایندگان کارگران را که نطفه‌ی دستگاه جدید حکومت و مأمور سرکوب بورژوازی می‌باشد، وارد صحنه نمود - برعکس پارلمان بورژوازی که دستگاه کهنه‌ی حاکمیت است و نقش سرکوب پرولتاریا است.

بورژوازی در کشور ما دو بار تلاش کرد که پارلمان بورژوازی را احیا کند و به حیات شوراها خاتمه دهد: یکی در سپتامبر سال ۱۹۱۷ در زمان پارلمان موقتی پیش از این که بلشویک‌ها قدرت را به دست بگیرند و دیگر در ژانویه سال ۱۹۱۸ در موقع "مجلس مؤسسان" پس از آن که پرولتاریا حکومت را به دست گرفته بود، - ولی بورژوازی در هر دو بار با شکست مواجه شد. چرا؟ زیرا بورژوازی دیگر از لحاظ سیاسی منفرد شده بود و میلیون‌ها تن از افراد زحمتکش، پرولتاریا را پیشوای منحصر به فرد انقلاب می‌دانستند و شوراها هم از طرف توده‌ها، به مثابه‌ی حکومت کارگری خود آنها، بررسی و آزمایش شده بودند و تعویض چنین حکومتی به پارلمان بورژوازی برای پرولتاریا در حکم خودکشی بود. بدین سبب تعجب آور نیست که پارلمان‌تاریسم بورژوازی در کشور ما موفق نشد. بدین علت بود که انقلاب در روسیه، پرولتاریا را روی کار آورد.

این است نتایج به مرحله‌ی عمل گذاردن سیستم لنینی هژمونی پرولتاریا در انقلاب.

خامساً، مسئله‌ی ملی و مستعمراتی.

مارکس و انگلس که در موقع خود، وقایع ایرلند، هند، چین، کشورهای اروپای مرکزی، لهستان و هنگری را تجزیه و تحلیل کرده بودند، نظریات اصولی و بدوی را در مورد مسئله‌ی ملی و مستعمراتی به دست دادند. اتکاء لنین در آثارش به این نظریات بود.

چیز تازه‌ای که لنین در این مبحث آورده است، عبارتست از این که:

الف - او این نظریات را در یک سیستم موزونی مشتمل بر نظرهای مربوط به انقلاب‌های ملی و مستعمراتی در عصر امپریالیسم جمع کرد؛

ب - مسئله‌ی ملی و مستعمراتی را با مسئله‌ی واژگون کردن امپریالیسم مرتبط ساخت؛

ج - مسئله‌ی ملی و مستعمراتی را جزئی از مسئله‌ی عمومی انقلاب جهانی پرولتاریائی اعلام نمود. سرانجام، مسئله‌ی مربوط به حزب پرولتاریا.

مارکس و انگلس طرح‌های اولیه را درباره‌ی حزب به دست دادند و آن را به مثابه‌ی دسته‌ی پیش‌آهنگ پرولتاریا که بدون آن (بدون حزب) پرولتاریا نه از لحاظ به دست آوردن قدرت و نه از لحاظ تغییر ساختمان جامعه‌ی سرمایه‌داری نمی‌تواند به آزادی و استخلاص خود نائل گردد، تشریح نمودند.

چیز تازه‌ای که لنین در این زمینه آورده است، عبارت از اینست که این طرح‌های اولیه را مطابق با شرایط جدید مبارزه‌ی پرولتاریا در دوره‌ی امپریالیسم، بسط و تکامل داده، نشان داد که:

الف حزب نسبت به شکل‌های دیگر تشکیلات پرولتاریا (اتحادیه‌ها، کنوپراسیون‌ها و سازمان‌های دولتی) که کار تعمیم و هدایت آنها به عهده‌ی وی واگذار شده است، عالی‌ترین شکل تشکیلات طبقاتی پرولتاریاست؛

ب - دیکتاتوری پرولتاریا فقط از طریق حزب که به مثابه‌ی نیروی رهنمون آن می‌باشد، می‌تواند عملی گردد؛

ج - دیکتاتوری پرولتاریا فقط در موردی می‌تواند کامل باشد که آن را یک حزب آن هم حزب کمونیست‌ها رهبری نماید که سایر احزاب را در رهبری شرکت نمی‌دهد و نمی‌تواند بدهد؛

د - بدون یک انضباط آهنین در حزب ممکن نیست وظایف دیکتاتوری پرولتاریا در سرکوبی استثمارکنندگان و تغییر ساختمان جامعه‌ی طبقاتی به جامعه‌ی سوسیالیستی عملی گردد.

اینست آن چیزی که لنین ضمن تصریح و بسط و تکمیل آتی آموزش مارکس، مطابق با شرایط جدید مبارزه‌ی پرولتاریا در دوره‌ی امپریالیسم، در آثار خود آورده است.

به همین جهت هم هست که در حزب ما می‌گویند لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب‌های پرولتاریائیست. از اینجا واضح و مبرهن میشود که لنینیسم را نمی‌شود نه از مارکسیسم جدا کرده و نه به طریق اولی در نقطه‌ی مقابل مارکسیسم گذارد.

در پرسش هیئت نمایندگی بعداً چنین گفته شده است:

« آیا صحیح است اگر گفته شود که لنین به "انقلاب خلاق" ایمان داشت، در حالی که مارکس بیش تر مایل بود منتظر شود تا نیروهای اقتصادی به حد اعلاى تکامل خود برسند؟ »

من تصور میکنم چنین اظهاری به کلی غلط است. من تصور میکنم که هر انقلاب توده‌ای، اگر واقعاً انقلاب توده‌ای باشد، انقلابیست خلاق، زیرا نظم قدیم را در هم می‌شکند و نظمی جدید خلق و ایجاد می‌نماید.

البته در به اصطلاح "انقلاب‌هایی" که گاهی در بعضی کشورهای عقب مانده به صورت "قیام‌های" بازیچه‌ای یک دسته از قبایل علیه‌ی دسته دیگر روی میدهد، هیچ گونه جنبه‌ی خلاقانه‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. ولی مارکسیست‌ها هرگز ای قبیل "قیام‌های" بازیچه‌ای را انقلاب نمی‌نامند. از قرار معلوم در اینجا سخن بر سر این گونه "قیام‌ها" نیست بلکه بر سر انقلاب توده‌ای مردم است که طبقات ستمکش را علیه طبقات ستمگر برپا می‌دارد. چنین انقلابی هم نمی‌تواند خلاق نباشد. مارکس و لنین همانا طرفدار چنین انقلاب - و فقط چنین انقلابی بودند. بدین طریق واضح است که چنین انقلابی نمی‌تواند در هر شرایطی بروز نماید و فقط در شرایط معین و مساعد اقتصادی و سیاسی بروز آن ممکنست.



زنده باد مارکسیسم - لنینیسم



فاجعه هائیتی و اشغال آن به بهانه انساندوستی

زلزله فاجعه بار در هائیتی و مرگ و ویرانی عظیم و هولناک در این کشور فقرزده، افکار عمومی و احساسات مردم جهان را به شدت تحت تاثیر قرار داده است. صحنه‌های دلخراش مجروحین و کشته شدگان در صفحه تلویزیون وجدان عمومی مردم جهان را معذب کرده و همبستگی و همدردی مردم با قربانیان این فاجعه نیز تحسین برانگیز است و کمک‌های مالی و درمانی و خدماتی به هائیتی همچنان ادامه دارد. طبق گزارشات سازمان‌های کمک‌رسانی، بیش از یک و نیم میلیون نفر آواره، دویست هزار نفر کشته و ده‌ها هزار نفر مجروح شده‌اند. لیکن آن چه که از نظرها پنهان مانده است و سخنی از آن نمی‌رود همانا علل فقر و فلاکت عظیم در هائیتی، استاندارد نبودن ۸۰ درصد ساختمان‌های عمومی، فقدان سکتورهای خدماتی و شبکه‌های زیرساختی و عدم برنامه‌ریزی و تدارکاتی در قبال شهری که همواره در معرض خطر زلزله قرار داشته است، می‌باشد.

چگونه است نرخ جمعیت شهری که در سال ۱۹۵۲، پنجاه هزار نفر است در سال ۲۰۰۹، به ۳ میلیون نفر ترقی کرده است و دولت نیز هرگونه مسئولیتی را در قبال مردم از خود سلب نموده و جز خدمت به یک طبقه کوچک مرفه جامعه و امپریالیسم جهانی دغدغه‌ای نداشته است. دولت، نه نوکر مردم بلکه نوکر امپریالیسم و مجری سیاست‌های نئولیبرالی است.

مسبب اصلی این فاجعه انسانی در این ابعاد گسترده و حیرت‌آور، امپریالیست‌ها و اعمال سیاست‌های نئولیبرالی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و نفوذ و خرابکاری امپریالیسم آمریکا و مقابله با هر نوع جنبش ترقی خواهانه و استقلال طلبانه برای حق تعیین سرنوشت و سازندگی و پیشرفت در هائیتی بوده است. در مطبوعات و رسانه‌های خبری از نقش مخرب و ضد انسانی امپریالیسم آمریکا در هائیتی و برانداختن رئیس‌جمهور منتخب و دمکراتیک این کشور، آریستیده که در سال ۲۰۰۴، توسط سازمان جاسوسی آمریکا ربوده شد، سخن نمی‌رود. آمریکا آریستیده را با عملیات تروریستی و کودتاگرانه ربود و به خارج تبعید کرد و تا کنون حق بازگشت به وی را به کشورش نداده است. تنها گناه آریستیده که موجب برکناری‌اش گردید، اعلام سیاست کنترل نسبی بر ثروت در جامعه و طرح رفرفرم‌های اقتصادی اجتماعی به سود تهیدستان بوده است.

آمریکا بلافاصله پس از وقوع زلزله در هائیتی و در ببحوجه کمک‌رسانی دولت‌های جهان و سازمان‌های صلیب سرخ جهانی و دیگر نهاد‌های مشابه که برای نجات مردم بسیج شده بودند، فرصت را مغتنم شمرده با گسیل بیش از ۵۰۰۰ نیروی نظامی تمام مناطق کلیدی و مهم هائیتی را به بهانه مقابله با شورش‌های احتمالی و حفظ "امنیت" مردم به اشغال خود درآورد تا آن را به مستعمره کامل خود تبدیل کند. عریبه‌کشی‌های کمک‌رسانی "انسانی" آمریکا به مردم شوربخت هائیتی حرف مفت است و فقط برای فریب مردم جهان می‌باشد. کمک‌های قابل تحسین کشور فقیر و تحت محاصره کوبا به هائیتی داغ‌ننگی بر پیشانی دولت آمریکا است که به نسبت ثروت عظیم و توانائی‌های مالی خود، کمک‌ناچیزی به مردم مصیبت زده هائیتی کرده که آن هم به منظور پوشش تبلیغاتی برای اشغال این کشور بوده است.

حزب ما ضمن همدردی با مردم زجرکشیده هائیتی به مسببین اصلی فقر و فلاکت و ویرانی در این کشور یعنی امپریالیست‌ها و در رأس آن امپریالیسم آمریکا و سازمان‌های نواستعماری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول لعنت می‌فرستد و هرگونه دخالت نظامی و پیاده کردن سرباز در این کشور را به شدت محکوم می‌کند. آنچه که مردم هائیتی اکنون بدان نیاز مبرم دارد، دارو و غذا و آب و پوشاک و درمان و پرستار و پزشک است... و نه سربازان متجاوز آمریکائی که ید طولائی در اشغال و غارت و آدمکشی در ممالک ضعیف جهان داشته و هم چنان دارند.

زنده باد همبستگی بین‌المللی با مردم هائیتی!
مرگ بر امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم متجاوز آمریکا!



۲۶ دی، سی و یکمین سالروز فرار شاه

سی و یک سال پیش در ۲۶ دیماه سال ۱۳۵۷ محمد رضا شاه پهلوی به دنبال تظاهرات‌های میلیونی و مستمر مردم فرار را برقرار ترجیح داد و ایران را ترک کرد. در آن روز تاریخی در فرودگاه مهرآباد چشمان بسیاری که رفتن شاه را از کشور آغاز پایان خویش می‌دیدند، گریان شدند. فرار شاه از کشور را می‌توان نقطه عطفی در روند انقلاب ضد سلطنتی مردم ایران قلمداد کرد. محمدرضا شاه مدتی کوتاه قبل از خروجش از کشور پیام معروف خود را مبنی بر این که "صدای انقلابان را شنیدم" فرستاد تا شاید گام‌های کوبنده انقلاب را از حرکت باز دارد. اما این حربه نیز همانند دیگر اقدامات رژیمش دیگر اثری نداشت. پاسخ او "توبه گریگ مرگ است" بود و بس.

فرار شاه از کشور با موافقت امپریالیسم آمریکا و چه بسا با پیشنهاد وی بود. بی جهت نبود که آمریکا عامل خود ژنرال هويزر را به ایران فرستاد تا در کوتاه مدت به رتق و فتق امور بپردازد تا در صورت پیروزی انقلاب - که دیگر کسی را بر آن شک نبود - به منافع حیاتی‌اش ضربه‌ای وارد نیاید. پس از فرار شاه زمام امور کشور در کنار دولت مستعجل به دست امرای ارتش افتاد. اسنادی که در سال‌های گذشته تحت عناوین "اعترافات"، "خاطرات" و "گفتگوها" از زبان خود این آقایان به انتشار رسیده است، به وضوح نشان‌دهنده این است که سران رژیم و امرای ارتش تا چه حد در خیانت سقوط کرده و چه ید طولائی در وابستگی و وطن‌فروشی داشتند. اگر چه فرار شاه از کشور و سقوط رژیمش به پیروزی جمهوری دمکراتیک، آزادی بیان و عقیده، آزادی احزاب و اجتماعات، برابری حقوق زن و مرد و بهروزی مردم ستمدیده ما منجر نگشت و اکنون بعد از سی و یک سال از وقوع انقلاب فقر و بیکاری، شکاف طبقاتی، فساد و دزدی، فحشاء و اعتیاد، سرکوب و اختناق سیاسی، کشتار بیرحمانه مردم و عدم امنیت اجتماعی در ایران بیداد می‌کند، علیرغم این، اما این روز، روز ۲۶ دی یکی از ایام افتخار آفرین و درخشان مبارزات مردم ماست و باید آن را گرامی داشت. این تنها بقایای رژیم پهلوی و روشنفکران اخته و خود فروخته و خیانتکارند که در سی و یکمین سالگرد فرار شاه به عزا نشسته‌اند و آرزوی احیای رژیم فاسد سلطنتی را در سر می‌پرورانند. ننگشان باد!

امروز در سی و یکمین سالگرد تاریخی فرار شاه، مبارزات و مقاومت قهرمانانه مردم ایران در حال اعتلاء است. هر روز در همه جا فریادهای اعتراض از مردم ایران به گوش می‌رسد. جنبش مردم کشور ما، رژیم فاشیستی سرمایه‌داری جمهوری اسلامی را به سراسیمگی، شتاب زدگی و تزلزل انداخته است. بیت رهبری از تظاهرات شجاعانه و طنین شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر ولایت سیدعلی و به آتش کشیدن عکس رهبر جنایتکار که یادآور روزهای پایانی رژیم شاه است بر خود لرزید و تلاش نمود با تاکتیک فرار به جلو و پخش تصویر به آتش کشیدن امام جنایتکارش و فریاد "وا اماما" عقب مانده ترین گروه‌های اجتماعی، قمه کشان و لباس شخصی‌های آدمکش را بسیج و با روحیه‌ای قاطع تر به ایزاری برای مقابله با مردم تبدیل کند. لیکن این تاکتیک نیز مفتضحانه به شکست انجامید و کسی برای امام جنایتکارشان تره هم خورد نکرد. و سرانجام در چند روز گذشته با ترور جنایتکارانه دکتر مسعود علی محمدی، استاد فیزیک دانشگاه و جار و جنجال تبلیغاتی مبنی بر دخالت اجنبی در این ترور و ارتباط آن با جنبش دمکراتیک و آزادیخواهانه مردم، تلاشی بس عیث نمود تا با گسترش فضای ترس و ارباب به ویژه در میان استادان معترض دانشگاه‌های ایران افکار عمومی را به انحراف برد. این حربه شناخته شده نیز با شکست همراه شد و کسی جز سازمان جهنمی اطلاعات و باند مافیائی تروریست جمهوری اسلامی آن را باور نکرد. این اقدامات ردیالانه و این همه شتاب زدگی و دروغ و جنجال و از طرفی سناریوی بحث آزاد در صدا و سیما، میان نمایندگان اصلاح طلبان و اصول گرایان در مورد حوادث اخیر و چراغ سبز به نامه‌های موسوی و کروبی برای همکاری و حل بحران کشور.... همه نشانه ضعف و درماندگی و سراسیمگی رژیم است و مردم ایران تا سرنگونی تمامیت رژیم آدمخوار و تبه‌کار اسلامی آرام نخواهد گرفت.

سرنوشت رژیم منفور جمهوری اسلامی همان سرنوشت رژیم جنایت پیشه و اجنبی پرست پهلوی است که با انقلاب شکوهمند مردم به زباله دانی تاریخ پرتاب شد. دور نخواهد بود که کارگران، زحمتکشان، روشنفکران، زنان، و جوانان و همه خلق‌های ایران زهر تلخ ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ را به رژیم سراپا خیانت و جنایت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی بچشانند. به امید چنین روزی.

اعدام‌های بربرمنشانه خشم مقدس توده‌ها را بر می‌انگیزد

روز پنجشنبه ۸ بهمن ماه ۱۳۸۸، رسانه‌های رسمی جمهوری اسلامی خبر اعدام محمد رضا علی زمانی، ۳۷ ساله و آرش رحمانی پور ۱۹ ساله در زندان اوین را به نقل از دادسرای عمومی و ضد انقلاب تهران گزارش دادند. طبق همین گزارش یازده نفر به اتهام "اغتصابات و اقدامات ساختارشکنانه" در ماه‌های اخیر به خصوص در روز عاشورا، به اعدام محکوم شدند که حکم دو نفر از این یازده تن در سحرگاه روز پنجشنبه اجرا شد.

اعدام‌های وحشیانه جوانان و از طرفی عربده‌کشی‌های احمد جنتی، امام جمعه موقت تهران، دبیر شورای نگهبان در مراسم نماز جمعه ۸ بهمن ماه خطاب به رئیس قوه قضائیه مبنی بر « برای رضای خدا همان طور که دو نفر را اعدام کردید و دستتان درد نکند، بایستید، دیگر جای رأفت نیست، بلکه جای غلظت است...» ناشی از هراس رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی از جنبش رو به رشد و سرنگونی طلبانه مردم ایران است که در خلال هشت ماه اخیر دمار از روزگار دستاربندان دزد و خونریز و جنایتکار نظام ولایت فقیه درآورده و همه آنها را دچار سراسیمگی و وحشت کرده است. اعدام مخفیانه آرش رحمانی و علی زمانی و محاکمات اخیر هدفی جز تشدید فضای ترس و ارباب جهت‌مقابله با مردم آزادیخواه ایران در تظاهرات سی و یکمین سالگرد انقلاب ۲۲ بهمن ندارد. رژیم جمهوری اسلامی ابلهانه می‌پندارد با فشار و ترور و اختناق برون از حد، با اعدام مخالفان می‌تواند محیط امن و آرامی برای مافیای جنایتکار و غارتگر حاکم فراهم آورد. غافل از این که هر یک از جوانانی که در خون می‌غلتنند، اگر چه به آرمان خود دست نیافته در خاک مدفون می‌شوند، لیکن آرمان آنها به دیگران الهام می‌بخشد و مرگ آنها خشم مقدس توده‌ها را بر می‌انگیزد. حوادث اخیر در ایران به ویژه در تظاهرات روز عاشورا شاهد گویائی بر این امر است. مردم دیگر ترسی از رژیم پس مانده و کثیف جمهوری اسلامی ندارد و این رژیم است که از مردم و حتا از خودی‌های درون خود می‌ترسد و به هر سوئی شلیک می‌کند و به همه کس بدبین است. جمهوری اسلامی محکوم به فروپاشی است و جز این نیز نخواهد بود.

حزب کارایران (توفان) اعدام وحشیانه محمد رضا علی زمانی و آرش رحمانی را قویاً محکوم می‌کند و از همه سازمان‌ها، احزاب، شخصیت‌ها و نهادهای انساندوست و مترقی بین‌المللی می‌خواهد به این اقدامات وحشیانه رژیم اسلامی اعتراض کنند و جمهوری اسلامی را به خاطر نقض ابتدائی‌ترین حقوق انسانی و مدنی مردم ایران محکوم نمایند.

**سرنگون باد رژیم فاشیستی سرمایه‌داری جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!**

حزب کارایران (توفان)

دهم بهمن ماه ۱۳۸۸

www.toufan.org

کشتار مردم ایران، جنایت علیه بشریت است

به مناسبت سی و یکمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷

یادی از رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان



رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان دو رفیق حزبی که در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ در راه پیروزی انقلاب جان باختند

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده از آنیم که آرام نگیریم

تاریخ بشری همواره حاکی از مبارزات زحمتکشان و خلق‌های ستمدیده می‌باشد. آنجا که زور هست، مبارزه هست. آنجا که بندی است، تلاشی است برای رهائی از بند. تاریخ میهنمان ایران نیز گواه صادقی بر این حکم می‌باشد. دیدیم که چگونه توده‌های محروم و تحت ستم ارتجاع محمد رضا شاهی را سرنگون نموده و به زباله دانی تاریخ فرستادند. همان ارتجعی که فرزندان صادق این خاک و بوم را سال‌ها به بند می‌کشید، شکنجه می‌نمود و به قتل می‌رسانید. پیروزی انقلاب و سرنگونی رژیم فاسد و جنایتکار پهلوی به آسانی کسب نشد. توده‌های ستمدیده آزادی خویش را در قبال خون خویش خریدند، خون هزاران جوانان جانباخته گواه بر همین امر است. و از این جمله‌اند دو رفیق محمد جواد عرفانیان و مهدی اقتدارمنش که قهرمانانه در راه کسب آزادی و استقلال جنگیدند و با افتخار در راه آزادی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان از زنجیرهای استثمار، خون خویش را داده و جان باختند. لوحه بلند هزاران جانباخته راه آزادی به ما یاد آور می‌شود که مبارزه با دشمنان بیرحم طبقاتی نظیر رژیم‌های درنده پهلوی و جمهوری اسلامی امری آشتی ناپذیر است. تا زمانی که چنین رژیم‌هایی در ایران حکومت می‌کنند هیچ قانونی که مردم را از زجر و شکنجه و کشتار مصون بدارد موجود نخواهد بود. یگانه راه رهائی مردم ایران انقلاب و استقرار سوسیالیسم است. جز این راهی برای نجات مردم ایران متصور نیست.

یاد رفقا مهدی اقتدارمنش و محمد جواد عرفانیان و همه شهدای راه آزادی را گرامی میداریم!
در راهی که با خون آنها ترسیم شده است به پیش برویم!

یادشان گرامی باد!

« تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته‌اند، جز تاریخ مبارزه طبقاتی نبوده است، به استثنای تاریخ جامعه بدوی. مرد آزاد و برده، اشراف و اعوام، ارباب و سرف، استاد کار و کارگر روزمزد، در یک کلام ستمگر و ستمکش، همواره در تضاد بوده‌اند و به نبردی لاینقطع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه‌ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فنای مشترک طبقات متخاصم ختم می‌گردید، دست زده‌اند. »

مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست

تحریف کنندگان تاریخ- دادگاه مسکو (قسمت ششم)

مسکو ۱۲ مارس ۱۹۳۸، (ده روز بعد از شروع دادگاه).

فقط یک سال از آن روز گذشته که در منزل روزنگولتس (یکی از متهمین دادگاه) به نهار دعوت بودیم. در آنجا نیکولای کرسیتینسکی (یکی دیگر از متهمین دادگاه)، دادستان ویشینسکی، قاضی اولریش، میکویان، روزف و وروشیلف نیز حضور داشتند. من این بار موفق نشدم خطر یک جنگ احتمالی را به آنها توضیح داده و مسئله بدهکاری آنها را به ما مطرح کنم. بخشی از میهمانان که امروز در این دادگاه در ردیف متهمین نشسته‌اند، در واقع آرزوی جنگ را داشتند. ولی نه وروشیلف و عده‌ای دیگر، این بار یعنی یک سال پیش او موافق پرداختن بدهکاریشان به ایالات متحده بود.

همه می دانند که وروشیلف در واقع نماینده خط استالین بود، خطی که نه تنها خواهان یک جنگ زود رس نبود بلکه سیاست جبهه ضد فاشیستی جهت منفرد کردن آلمان جنگ افروز را دنبال می کرد و حتی الامکان سعی در عقب انداختن تاریخ شروع جنگ را داشت. برخلاف متهمین که برای رسیدن به قدرت حاضر بودند حتی میهنشان را به فاشیست‌ها بفروشدند. در دادگاه دادستان روی این نکته انگشت گذاشته و از بوخارین جواب می خواهد. در مورد مذاکرات با آلمان بوخارین اعتراف می کند که ترسکی حاضر بوده اوکراین را در اختیار آلمان‌ها بگذارد ولی اضافه می کند که او، بوخارین، خود را متعهد به ترسکی نمی دانست. بوخارین هم چنین افزود که نقشه دستگیری استالین و اسوردلف نیز موجود بود.

دادستان- آیا شما موافق این مذاکرات بودید؟

بوخارین- من تکرار می کنم، آقای دادستان، چون با آن مخالفت نکردم، بنابراین از آن پشتیبانی کردم.

دادستان- ولی شما ادعا می کنید که تا قبل از مذاکرات از آن اطلاعی نداشتید.

بوخارین- این ادعای من بهیچ وجه با اظهارات کنونی‌ام در تضاد نیست.

مشاهده می کنید که این آقای بوخارین که بنا بر تبلیغات بورژوازی نه تنها بی تقصیر است بلکه روحیه‌اش در زندان در اثر شکنجه شکسته شده و او را مجبور به اعترافات دروغین کرده‌اند، چگونه دادستان دادگاه را گستاخانه به بازی گرفته است؟! البته دادستان به کار خود ادامه می دهد و شرکت مستقیم شخص بوخارین را در فعالیت جاسوسی به اثبات می رساند. او از ریکف رهبر دیگر گروه سؤال می کند:

« دادستان- آیا تماس‌های جاسوسی با لهستانی‌ها از طرف بخشی از تشکیلات شما و به دستور شما برقرار می شود.

ریکف- بله.

دادستان- جاسوسی؟

ریکف- بله.

دادستان- آیا بوخارین نیز در این تماس‌ها شرکت داشت؟

ریکف- بله.

دادستان- پس هم شما و هم بوخارین شرکت داشتید؟

ریکف- درست است...

دادستان- آیا خود را در مورد جاسوسی مقصر می دانید؟

ریکف- اگر مسئله بر سر سازماندهی می باشد، من البته در این مورد خود را مقصر می دانم.

دادستان- متهم بوخارین، آیا شما خود را در رابطه با جاسوسی مقصر می دانید؟

بوخارین- نخیر!

دادستان- حتی بعد از این که ریکف و شارانگوویچ شرکت شما را در جاسوسی تأیید کردند؟

بوخارین- من ادعا می کنم که بی تقصیرم!

(منظور دادستان از تأیید شارانگوویچ بازجویی‌ای است که قبلاً به عمل آمده بود. در آنجا دادستان رو به ریکف و بوخارین

می گوید):

دادستان- واقعیت این است که شما گروهی مخفی از افرادتان را تحت رهبری گلودد، چریاکف و شارانگوویچ در روسیه

سفیید داشتید. آیا این درست است شارانگوویچ؟

شارانگوویچ- بله درست است.

دادستان- آیا درست است که شما به دستور بوخارین و ریکف و تحت رهبری آنها با سازمان جاسوسی و فرماندهی نظامی

لهستان تماس برقرار کردید؟

شارانگوویچ- بله...

دادستان- بنابراین چه کسانی جاسوسی شما را سازماندهی می کردند؟

شارانگوویچ- ریکف و بوخارین.

بنابراین انکار بوخارین را باید در واقع چنین تفسیر نمود که "من خودم" جاسوسی نمی کردم بلکه جاسوسی دیگران را

سازماندهی می کردم. همان طور که قبلاً نیز گفتیم، این تاکتیک دفاعی بوخارین در طول تمام دادگاه بود. یعنی انکار هر جنایت

مشخص و فقط تقبل مسئولیت کلی. در مورد ترور رهبران حزب و دولت نیز "دفاع" بوخارین از خود، این مفهوم را پیدا می کند. این شخص بوخارین نبود که بلشویکها را ترور می کرد، او "فقط" گروههای تروریستی را سازماندهی می نمود. البته که او یک رهبر و تئوریسین بود و کارهای عملی را به دیگران واگذار می نمود. بالاخره توطئه گری سازمان یافته نیز تقسیم کار مخصوص خود را دارد. رئیس مافیا هم ممکن است شخصاً مرتکب هیچ جنایت مشخص نشود!

البته در همین رابطه یعنی ترور رهبران حزب، موردی وجود داشت که منحصرأ به فرد بوخارین مربوط می شد و ربطی به سایر اعضاء گروه نداشت و آن نقشه ترور لنین در سال ۱۹۱۸ بود. دادستان جهت اثبات ادعای خود سه نفر از رهبران سابق اپوزیسیون چپ در آن دوران را به عنوان شاهد آورد که همگی تأیید کردند که چنین نقشه‌ای وجود داشت.

محور اصلی این اپوزیسیون را که بوخارین نیز در آن دوران یعنی سال ۱۹۱۸ جزو آن بود، مخالفت با صلح برست لیتوسک تشکیل می داد. اکنون بوخارین در دادگاه با این استدلال از خود دفاع می نمود که گویا برکناری لنین از رهبری حزب آن موقع بهیچوجه جرم محسوب نمی گردید چرا که در اوائل، این اپوزیسیون (یعنی مخالفان صلح برست) با پشتیبانی ترسکیست‌ها اکثریت داشته ولی بعد که در اقلیت قرار گرفت (منظورش بعد از بحث‌ها و سخنرانی‌های معروف لنین در دفاع از صلح برست) آنها طبق گفته بوخارین به فکر دستگیری لنین و تشکیل دولت جدیدی افتادند. بوخارین هم چنین افزود که نقشه دستگیری استالین و اسوردلف نیز موجود بود.

ملاحظه می کنید این کمونیست سترگ از چه روح دموکراتی برخوردار بود؟! همین که در اقلیت قرار می گرفت مغز توطئه گرش به کار می افتاد. توطئه گری این مغز در همان اوایل پیروزی انقلاب اکتبر سال‌های ۱۹۱۷ / ۱۹۱۸ شروع شد و تا آخرین لحظه عمرش ادامه داشت. باز، جهت اثبات، از اسناد تاریخی کمک می گیریم. یکی از دبیران کمینترن در سال‌های ۱۹۲۰ / ۱۹۳۰ یک کمونیست سوئیسی بنام ژول هومبرت درور بود که در سال ۱۹۴۳ به مواضع سوسیال دموکراسی غرب گرویده و به دبیری بخش فرانسوی حزب سوسیال دموکرات سوئیس درآمد. این شخص خاطرات مفصلی نوشته که در چندین جلد به چاپ رسیده است. در این خاطرات از ملاقات خود با بوخارین در سال ۱۹۲۹ در مسکو سخن به میان آورده، می نویسد:

" ما ساعت‌ها بی پروا با هم صحبت کردیم. در این گفتگو بوخارین از تماس‌های خود با فراکسیون زینویف - کامنف جهت هماهنگی مبارزه علیه قدرت استالین تعریف کرد. من از او پنهان نکردم که با برقراری این نوع ارتباطات بین گروه‌های اپوزیسیون موافق نیستم. بوخارین هم چنین به من گفت که آنها تصمیم گرفته‌اند برای خلاص شدن از شر استالین به ترور فردی دست بزنند. هم چنین در این مورد مخالفت خود را ابراز داشتم."

این سند تاریخی ثابت می کند که بوخارین در سال ۱۹۲۹ یعنی ۹ سال قبل از تاریخ دادگاه و ۸ سال قبل از دستگیری‌اش توطئه دبیر کل حزبی را که خود در آن نه تنها عضو بوده بلکه مقام حساسی را نیز در اختیار داشته، می چیده است. مگر استفاده از ترور فردی برای به قول خودشان "خلاص شدن از شر استالین" معنی دیگری دارد؟ منظور از "هماهنگی مبارزه علیه قدرت استالین" هم کاملاً روشن است: "یعنی نه تنها تشکیل فراکسیون بلکه ایجاد رابطه تشکیلاتی بین فراکسیون‌های چپ و راست که هر دو ناقض اصل مرکزیت دموکراتیک یعنی اصول تشکیلاتی حزب کمونیست می باشد، حزبی که به قول بوخارین با عضویت خود مرانامه و اساسنامه آن را قبول کرده بود ولی مغز توطئه گر را چه کاری با اصل و اصول و مرام و غیره؟

در این جا سؤال پیش می آید که چگونه افرادی مانند بوخارین که توطئه گری شان از فردای پیروزی انقلاب اکتبر شروع شده بود، سال‌های سال در حساس ترین مقامات حزب و دولت قرار داشتند، بدون این که کشف شوند و مدتها قبل از سال‌های ۱۹۳۸ مورد محاکمه قرار گیرند. جواب این سؤال خیلی روشن است؛ اتفاقاً درست به خاطر این که در جامعه سوسیالیستی شوروی در دوران استالین شیوه‌های پلیسی تفتیش عقاید بر جامعه حاکم نبود، آن طور که تبلیغات بورژوازی ادعا می کند. همان طور که می بینیم توطئه گران سال‌های سال به سازماندهی مخفی خود مشغول بودند و فقط وقتی وارد مرحله عمل شدند و با ترور سرگئی کیروف یکی از همزمان نزدیک استالین، در سال ۱۹۳۴ موج تروریسم و خرابکاری سراسر شوروی را فرا گرفت، تحقیقات ارگان‌های امنیتی شبکه‌های سازمان براندازی آنها را یکی پس از دیگری کشف کرده و مسئولین و اعضاء آنها را به دادگاه تحویل دادند. در این که این یک توطئه سراسری براندازی خطرناکی که بسیار نزدیک به موفقیت بود، ناظران بین‌المللی آن زمان متفق‌القول بودند. به عنوان مثال سفیر آمریکا در شوروی (دیویس) که خود حقوقدان بوده و قبل از فعالیت دیپلماتیک‌اش به کار قضائی اشتغال داشته، در خاطرات خود می نویسد:

"مسکو ۸ مارس ۱۹۳۸: در هفته گذشته هر روز در دادگاه بوخارین حاضر بودم... این دادگاه از نظر فکری برایم جالب بود چرا که مسئله قدیمی اعتبار شواهد و مشکل تشخیص حقیقت از دروغ را مطرح می کرد، مسئله‌ای که من بارها با آن، در دورانی که خود، جلسات دادگاهی را اداره می کردم، روبرو بودم. تمامی ضعف‌های اساسی طبیعت انسان و خود خواهی در بدترین شکل آن در طول جلسات دادگاه آشکار شد. این دادگاه خطوط اصلی توطئه‌ای را فاش نمود که خیلی نزدیک بود، در سرنگونی حکومت شوروی موفق شود."

و در بخش دیگر خاطرات می خوانیم:

"۱۷ مارس ۱۹۳۸: بعد از مشاهدات روزانه‌ام از اوضاع و طرز برخورد متهمین، تأییدات ناآگاهانه‌ای که در گزارشات آنها نهفته بود و جزئیات دیگری که از لحاظ حقوقی قابل توجه بودند، به این نتیجه کلی رسیدم که مقصر بودن متهمین سیاسی ثابت شده، آنها نسبت به جنایاتی که در قانون شوروی ذکر شده مجرم شناخته شده و می بایستی به مجازات مندرج در قانون محکوم شوند. دیپلمات‌هایی که دادگاه را مرتب دنبال کردند، در مجموع بر این نظرند که دادستان ثابت نمود که یک اپوزیسیون سیاسی قوی و یک توطئه بیش از حد خطرناک وجود داشته و اظهار می دارند که وجود چنین توطئه‌ای بسیاری از نکاتی را که در اوضاع شوروی در شش ماه اخیر برایشان مبهم بوده، روشن می سازد."

در تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۳۸ دادگاه رأی خود را اعلام نموده و ۱۸ نفر را به تیرباران و ۳ متهم را به حبس‌های طولانی محکوم نمود و بدین ترتیب بزرگ‌ترین و آخرین دادگاه از دادگاه‌های مسکو به پایان رسیده و آخرین و مهم‌ترین دسته از اعضاء، مسئولین و رهبران بلوک راست‌ها و ترسکیست‌ها به سزای اعمال خود رسیدند.

یک سال بعد از تاریخ این دادگاه جنگ دوم بین‌المللی با حمله هیتلر به لهستان شروع شد و ۲ سال بعد از شروع جنگ چکمه پوشان نازی بعد از فتح مناطق عمده اروپا و ایجاد یک پشت جبهه مطمئن در غرب به سرزمین اولین و تنها کشور سوسیالیستی جهان سرازیر شد و بدین ترتیب به آرزوی دیرینه امپریالیسم جهانی جامه عمل پوشاندند. به رابطه این جنگ خانمانسوز با دادگاه‌های مسکو در طول مقاله مختصراً اشاره نمودیم ولی از آنجائی که این جنبه دادگاه‌ها را مهم‌تر از همه می‌دانیم و به واسطه این جنبه اهمیت دادگاه‌ها نه تنها برای مردم شوروی و بحث پیرامون دوران حکومت استالین بلکه برای سرنوشت بشریت روشن می‌شود، ما به جای جمع‌بندی از خودمان تحلیلی را در این جا می‌آوریم که سفیر وقت آمریکا بعد از حمله آلمان به شوروی تحت عنوان "ستون پنجم در روسیه" درباره رابطه دادگاه‌های مسکو با این حمله نوشته است لازم به توضیح است که این تحلیل بعد از برگشت او به ایالات متحده به رشته تحریر در آمده است.

"وقتی از مراسم جشن دانشگاه قدیمی‌ام برمی‌گشتم و از شیکاگو گذر می‌کردم، از من خواستند که برای کلوب دانشگاه و جمعیت ویسکانسین سخنرانی بکنم. درست ۳ روز بود که از حمله هیتلر به روسیه می‌گذشت یکی از حضار سؤال کرد: "راستی ستون پنجم روسیه چه شد؟"

بدون یک لحظه مکث جواب دادم: وجود ندارند، در این آخرین تجاوز نازی‌ها، صحبتی از "کار داخلی" پشت جبهه روس‌ها در تطابق با فرماندهی نظامی آلمان به میان نیامد. وقتی هیتلر در سال ۱۹۳۹ به چکسلاواکی حمله کرد، تشکل‌های فاشیستی چکسلاواکی موسوم به "هن لاین" با فعالیت اکتیو نظامی خود به کمک او شتافتند. در حمله به نروژ نیز اوضاع همین‌طور بود ولی در حمله به شوروی از "هن لاین"‌های سودت Sudet، تیسوئی‌های اسلاواکی، گرله‌های Grele بلژیکی و کیسلینگ‌های Quisling نروژی خبری نبود (اینها همه ستون پنجم‌های هیتلر بودند - مترجم) وقتی به این مسائل فکر می‌کردم، متوجه شدم که جریاناتی که در روسیه در طول اقامت من در آنجا اتفاق افتاد، اهمیتی داشتند که آن موقع من به آن واقف نبودم... هیچ کس از ما در روسیه سال‌های ۱۹۳۷/۱۹۳۸ به چیزی شبیه فعالیت ستون پنجم فکر نمی‌کرد. این اصطلاح رایج نبود... تازه در طول دوسال اخیر، فعالیت تشکل‌های آلمانی‌ها در آمریکای شمالی و جنوبی توسط اف‌بی‌آی فاش شده و عملاً دیدیم که جاسوسان آلمان چگونه در نروژ، چکسلاواکی، و اتریش با همکاری فعال با عناصر خیانتکار از داخل زمینه را برای حملات هیتلر آماده می‌ساختند.

چنین فعالیتی و چنین روشی در روسیه به عنوان حلقه‌ای در زنجیر نقشه آلمانی‌ها به سال ۱۹۳۵ برمی‌گردد. در سال ۱۹۳۶ هیتلر سخنرانی معروف خود را در نورنبرگ ایراد کرد و در آن آشکارا هدف‌های خود را نسبت به اکراین فاش نمود. امروز به نظر می‌آید که دولت شوروی آن موقع از نقشه رهبری نظامی و سیاسی آلمان و هم‌چنین آماده ساختن زمینه از فعالیت‌های "داخلی" در روسیه جهت آماده ساختن زمینه برای حمله آلمان کاملاً آگاه بوده است... دولت شوروی به‌طور جدی از این فعالیت نگران بود و تصمیم گرفت آن را ریشه کن کند. وقتی حمله آلمان (۱۹۴۱) شروع شد، ستون پنجمی که آلمانی‌ها سازمان داده بودند، متلاشی شده بود. واقعه دیگری که در آن زمان غیر قابل فهم بود ولی اکنون که پروسه آن طی شده، مفهوم پیدا می‌کند، بستن سفارتخانه‌های آلمان و ژاپن در سال‌های ۱۹۳۷ / ۱۹۳۸ توسط دولت شوروی بود. این عمل بدون کوچک‌ترین ملاحظه و با بی‌تفاوتی شدیدی نسبت به احساسات کشورهای مربوطه انجام گرفت و تنها دلیلی که از طرف دولت شوروی داده شد، این بود که این سفارتخانه‌ها به فعالیت سیاسی اشتغال داشته‌اند...

آن چیزی که در دادگاه‌های سال‌های ۱۹۳۷ / ۱۹۳۸ فاش شد، در واقع قضیه جنجال آمیز یک فعالیت زیر زمینی ستون پنجم در روسیه بود که ارتباط مخفی با دول آلمان و ژاپن داشت... این ستون پنجم مستقیماً با این هدف کار می‌کرد که استالین و مولوتوف را ترور کرده و یک کودتای نظامی علیه کرملین به رهبری ژنرال توخاچفسکی که مرد درجه ۲ ارتش سرخ بود، انجام دهد... دولت شوروی انرژی و دقت زیادی را وقف تصفیه صفوف خود نمود.

فرمانده ارتش سرخ و روشیلف اظهار داشت: "برای یک دزد خیلی آسان تر است وارد منزل شود، وقتی شرکای جرمی در داخل منزل دارد که در را بروی او باز می‌کنند. ما کار این شرکای جرم را یکسره کردیم."

ژنرال توخاچفسکی آن‌طور که قرار بود در مراسم تاجگذاری در لندن شرکت نکند، بلکه او را جهت اجرای یک مأموریت به منطقه ولگا فرستادند. می‌گویند قبل از این که به هدف برسد او را دستگیر کردند چند هفته بعد، در تاریخ ۱۱ ژوئن بعد از یک دادگاه نظامی پشت درهای بسته همراه با ۱۱ نفر از افسران درجه اول ارتش سرخ تیرباران شد.

تمامی این دستگیری‌ها، تصفیه‌ها و اعدام‌ها که این قدر وحشیانه به نظر می‌رسیدند و در آن زمان تأثیر عمیقی روی افکار عمومی جهان گذاشتند در واقع نشانه‌ای از عکس‌العمل شدید و مصممانه دولت استالین جهت حفظ خود بودند نه تنها در مقابل یک یورش از داخل بلکه هم‌چنین در مقابل یک حمله از خارج. دولت کار خود را بسیار جدی انجام داد و کشور را از عناصر خیانتکار آزاد کرد."

(جوزف دیویس مأموریت مسکو) ادامه دارد

زنده باد سوسیالیسم، این پرچم نجات بشریت

پیام به کنگره حزب مرکز اتحاد سوسیالیستی هندوستان

با اشتیاق بسیار درودهای انقلابی خود را به مناسبت برگزاری دومین کنگره حزبتان به شما ارسال می‌داریم. برگزاری موفقیت آمیز کنگره شما دستاورد مهمی است در مبارزه علیه امپریالیسم، ارتجاع جهانی، و سیستم استثمار سرمایه‌داری. رفقای گرامی،

امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا و متحدینش جنایات وحشتناکی علیه بشریت مرتکب شده است. در ده سال گذشته، امپریالیست‌ها دست به جنگ‌های متعدد و وسیعی در خاورمیانه و بالکان زده‌اند و دولت صهیونیستی اسرائیل جنگ‌های جنایتکارانه بر علیه مردم فلسطین و لبنان به راه انداخت. هم چنین امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها مداوماً مردم ایران را به حمله و تجاوز نظامی تهدید می‌کنند. در مقابل این جنایات و در شرایط بین‌المللی کنونی، همبستگی بین نیروهای کمونیست، انقلابی، و دمکراتیک امری است حیاتی و مبارزه هماهنگ ضد امپریالیستی ضربه محکمی بر حضور نیروهای جنگ طلب در خاورمیانه و مناطق دیگر وارد می‌آورد. رفقای گرامی،

در ایران، جنبش دمکراتیک علیه رژیم آدم کش جمهوری اسلامی در حال شتاب‌گیری است. زحمتکشان ایران که مدت سی سال در زیر استبداد حکومت مذهبی زندگی می‌کنند حقوق عادلانه خود را مطالبه می‌نمایند. مطالبات مردم ایران برای آزادی و عدالت اجتماعی از طرف همه نیروهای مترقی و انقلابی و کمونیست پشتیبانی می‌شود. رفقای گرامی،

حزب کار ایران (توفان) بار دیگر برگزاری کنگره تان را تهنیت گفته و برای شما موفقیت بیشتری در مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم، و استثمار سرمایه‌داری و برای عدالت اجتماعی، دمکراسی واقعی، و سوسیالیسم آرزو دارد.

گرامی باد کنگره دوم مرکز اتحاد سوسیالیستی هندوستان!

زنده باد همبستگی خلق‌ها!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

زنده باد سوسیالیسم!

حزب کار ایران (توفان)

نوامبر ۲۰۰۹

پیام به رفقای حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ترکیه/کردستان شمالی، MLCP

درودهای انقلابی خود را به مناسبت برگزاری کنگره چهارم حزبتان ابلاغ می‌داریم. انجام موفقیت آمیز کنگره چهارم شما گام بزرگی است به پیش در جهت مبارزه علیه بورژوازی و برای آزادی توده‌ها از فلاکت‌های حاصل از سیستم سرمایه‌داری. در ۱۵ سال گذشته، مبارزان حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ترکیه/کردستان شمالی شجاعانه علیه دیکتاتوری فاشیستی در ترکیه و علیه نیروهای سیاه امپریالیسم و صهیونیسم و برای سوسیالیسم و دمکراسی مردمی رزمیده‌اند. حزب کار ایران (توفان) به رفقای مبارز و جسور MLCP درود فرستاده و آنها را تحسین می‌کند. رفقای گرامی!

امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها جنایات بی‌شمار و وحشتناکی بر علیه مردم بالکان و خاورمیانه مرتکب شده‌اند. هم اکنون امپریالیست‌های آمریکائی و متحدینشان با بحران شدیدی به ویژه در خاورمیانه مواجه‌اند. همبستگی بین نیروهای کمونیستی و انقلابی منطقه ضربه محکمی است بر پیکر امپریالیسم و ارتجاع جهانی. ما می‌بایست این همبستگی را تقویت نموده و به طور هماهنگ در منطقه مبارزه‌های قاطع برای آزادی مردم از فقر و جنگ و استثمار برپا داریم.

حزب کار ایران (توفان) موفقیت بیشتری در فعالیت‌های انقلابی برای شما آرزو دارد.

زنده باد کنگره چهارم حزب کمونیست مارکسیست - لنینیست ترکیه/کردستان شمالی!

زنده باد همبستگی بین ملت‌ها!

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

زنده باد سوسیالیسم!

حزب کار ایران (توفان)

اکتبر ۲۰۰۹

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری! مرگ بر سرمایه داری، فاشیسم، صهیونیسم و امپریالیسم!

توفان شماره ۱۱۹ بهمن ماه ۱۳۸۸ ارگان مرکزی حزب کار ایران منتشر شد.



حزب کار ایران (توفان) در فیس بوک

رفقا، دوستان و یاران مبارز!

برای پیشبرد نبرد علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، علیه امپریالیسم جهانی، علیه رویزیونیسم و ضد انقلاب ترسکیسم و شبه ترسکیسم و تقویت جنبش کمونیستی ایران به حزب کار ایران (توفان) کمک مالی کنید!

پاره‌ای از انتشارات جدید توفان از سایت اینترنتی:

*** توطئه بزرگ**

*** تاریخ حزب کمونیست (بلشویک)**

* گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره چهاردهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

* گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره پانزدهم حزب کمونیست (ب) اتحاد شوروی

* بر علیه عامیانه کردن شعار انتقاد از خود - استالین

* جنبه بین المللی انقلاب اکتبر - استالین

* مارکسیسم و مسئله ملی - استالین

آدرس اینترنتی: www.toufan.org

آدرس تماس: toufan@toufan.org

دست امپریالیست آمریکا از ایران و منطقه کوتاه باد!